



شرح الفقه ابن مالك
تو محمد فارسي

١١٤

[illegible]

كَيْدِ مُبَاشِرٍ وَمِنْ هَامِ نُونِ اَنَاثِ كَيْرُ عَنْ مَنْ فِتْنِ

كل حرف مستحق للبناء
والاصل في المبني ان يسكناء

سَنَدُ دُفْتَرِ وَدُورِ كُتُفِ بَرَقَتْ وَوَدُورِ كَارِ اسْتَحْيَتْ
كَايِنِ امْسِرْ حَيْثُ وَالتَّائِكِ كَمِ
سَمِ الْمَلِكِ بَرَقَتْ وَوَدُورِ كَارِ اسْتَحْيَتْ
وَحَسْبُ بَرَقَتْ سَمِ

سَنَدُ دُفْتَرِ وَدُورِ كُتُفِ بَرَقَتْ وَوَدُورِ كَارِ اسْتَحْيَتْ
كَايِنِ امْسِرْ حَيْثُ وَالتَّائِكِ كَمِ
سَمِ الْمَلِكِ بَرَقَتْ وَوَدُورِ كَارِ اسْتَحْيَتْ
وَحَسْبُ بَرَقَتْ سَمِ

سَنَدُ دُفْتَرِ وَدُورِ كُتُفِ بَرَقَتْ وَوَدُورِ كَارِ اسْتَحْيَتْ
كَايِنِ امْسِرْ حَيْثُ وَالتَّائِكِ كَمِ
سَمِ الْمَلِكِ بَرَقَتْ وَوَدُورِ كَارِ اسْتَحْيَتْ
وَحَسْبُ بَرَقَتْ سَمِ

ترفع والتصب اجعلن اغرابا
 لاسم وفعل تخولن اهابا

والاسم سبله متعقبات
فقطه و دریا و بل فصله سرکه
فقطه و دریا و بل فصله سرکه
فقطه و دریا و بل فصله سرکه

فَارْفَعُ بَضْمًا وَأَنْصِبْ مِنْ فَتْحٍ وَاجِدٍ
كَسْرًا لَذِكْرِ اللَّهِ عَبْدُهُ لَيْسَ رَمَافٍ

وَأَخِمْ بِسَكِينٍ وَغَيْرِ مَا ذَكَرَ
يَنْوُبُ خَوْجًا خَوْبِي غَدًا

وارفع نوا و انصبين بالاكف واخر زيباء ما من الاسماء اصفاء

من ذلك دولن صحبة اباانا **و**الف فرحيث الميم منه بانانا **و**

کتابخانه الکائنات و اثنتان کتابتین و اثنتین بحیران

[illegible][illegible]

در این کتاب به برنوف با تونی و میکونید و سینی و رایت و مینا و جیت و بسینا و بسفین و ویزا و راجا است. حدیث نوی می و

از حضرت نوشته چون جای پیش از مرجع حاجی میرزا فخر بنفشه در دوشه داخل بر آن رفت حضرت غیر عاقل کسی گفت بنفشه در دوشه است که سابقا که حضرت میرزا
سازمندان و قید و بنده را از آنجا بر آورده اند و آنرا آتش کشیده اند و در آنجا نموده اند و هر یک از آنجا بنفشه در دوشه را آورده اند و آنرا
حضرت است اخبر کرده و در مکه آنرا آورده اند و می گویند که آنرا آتش کشیده اند و در آنجا نموده اند و هر یک از آنجا بنفشه در دوشه را آورده اند و آنرا
بنفشه در دوشه را آورده اند و در مکه آنرا آورده اند و می گویند که آنرا آتش کشیده اند و در آنجا نموده اند و هر یک از آنجا بنفشه در دوشه را آورده اند و آنرا

[illegible]

نوع فعلی که آخر آن الف است یا و او یا یا و یی شناخته شده است حال کوئی که مفعول است بیغ فعل مفعول آنست
که آخر او واز ماقبل مضبوط باشد چون بدو یا یا و یا یا و ماقبل مکسور چون بری یا الف ماقبل مفتوح چون بری یا

[illegible]

مجلس باطن را نقد بر کن در ادب و عزم را که آن رقص و نصب است و ظاهر کن نصب دعا را که عجب و بدخواه و بر طلب هیچ در آن

وَالرَّفْعُ فِيهِمَا ابْنُ وَاحِدٍ جَارِهَا **تَلْثَهُنَّ** تَقْضِي حَكَمَ الْإِزْمَا **لَا**

رفع را تقدیر کن در بدو او بر می و حذف کن در حالت جزئی آخر این سر فصل را و هر گاه چنین کردی قضای حکم لازم
که اجزای کلمه است بر وفق لغت عرب کرده و حاصل این بدست که رفع مقدّر است و در حروف ثلث که آن الف و با و
و او است از برای نقل ضم و جزئی ظاهر میشود در حروف ثلث حذف حروف و نصب ظاهر میشود در وشل بدو او بر می
از برای تحقّق فتح و مقدّر است در مثل بر می چه الف اصلاً قابل حرکت نیست چون بدو او کن بدو او و کم بدو او بر می
و کن بر می و کم بر می و بر می و کن بر می اول بر می

[illegible]

الفلام هر چه میشود و بقید مؤلف اعتدال باشد از اعلامی که الفلام داخل ایشان شود و مؤلف نیست چون الفلام
و الحارثی یا واقع شود در موانع اسمی که آن اسم قابل الفلام باشد چون کلمه و ذکر آن قابل الفلام نیست این معنی
صاحب است و صاحب قابل الفلام نیست

وغير معرفه كه هم و ذی ما وهند و اینی و الخلام و الذی

... و ...

فَمَا لَذِي غَيْبَةٍ أَوْ حُضُورٍ
كَا نَتْ وَهُوَ سَيَمُّ بِالضَّمِّ
بِشَاءِ جِزِيَرَاكَ اَزْ بَرَايِ صَاحِبِ غَيْبَتِ بَاشَدِ جُونِ هُوَا بِاَصَاحِبِ حُضُورِ مَشْهُمِ وَفِي طَبِ اسْتِ جِهَرْدِ دِهَا هَرَا زِ جُونِ اَنَا وَا نَاتِ بَضْعِي

بنام چیز دیگر از برای صاحب غیبت باشد چون هو یا صاحب حضور مستحکم و ای طیب است چه هر دو ظاهر از جود اناوات بعضی دیگر

و در ابتدا متناهی با اتصال منتهی متعلق
با اتصال با اصول و لا یقیدای
نقل مجهول نایب را نقل در او جاری می شود
و در وقت بقیه بر دو صله بر موصول
و جاریش بخدا نیست و مجموع صله
بر موصول خبر مبتدا اولی است

و در اتصال منتهی لا یقیدای

و لایلی الا اختیار و ابدا

صاحب اتصال از ضمیر اغنیاء چنین است که ابتدا با و نتوان کرد و در لای الا در حالت اختیار دفع نشود هر کس پس نتوان گفت که و لایلی و قبل
اختیار بر واسطه انست که در ضرورت شهری وارد شده مثل قول شاعر عجز ذریبت العرش من فتم بقت علی قلعه عوضه الا ما عجز الا انصر علی انفسه بیان مانع
است متصل

و در ابدا و ابدا

و در اتصال منتهی

استیلا بر اسلم انست که در حضرت شهری وارد شده مثل قول شاعر عذوب بیت الهی من قدم بخت علی قلم عونه الانام علی الاثر صریحاً بیان نمائ

وَالْكَافُّ مِنْ ابْنِي أَكْرَمَكَ مَا وَالْيَاءُ وَالْهَامُ مِنْ سَلِيمٍ أَمْلَكَ مَا كَاتِبًا

و ضمیر متصل که ابتدا کرده غیش و با و در یل الا واقع غیش و مثل یا و کافیست از اینجمله اگر مک و مثل یا و هاست از سلیم

كل مضمرة البنا محبة **و** لفظ ما جر كلفظ ما نصب **عامة**

صغیری نای او و اجابت و لفظ مجرب و لفظ منسوب است یعنی هر صغیر متعلق که صلاحیت نصیب دارد صلاحیت جزو ندارد
و انانی را آنکه و آنه و این را آنکه سنی بودن ضار از برای مشابهت مجرب و نیست در مجرب یعنی در عدم تفرق هر که ضار
مستقر و منسوب است و تثنیه و جمع غیشوند چنانکه حرف و قافیه

رفع تعالى بطلع والنصب وحذف
عطف برفع وتام بعد صلح خبر
كما عرف بنا فاننا لننا المنع

ملاحتیت وارد آمدن بر ای رفیع چون فلنا و از آب ای غضب چون آتشاوان برای هر چو بنایان این دو بیت ظاهر شد
بعضی از فلما بر مشرق کند بیان نصب و بحر و بعضی مشرق کند بیان کعب و بحر و بعضی شمال بفتناسی ملا که بدست کشد دریا فترایم ملامت

الف والواو والتون لما غاب وغيره كقاموا واعلموا
الواو والتون كغيره كقاموا واعلموا
الف والواو والتون كغيره كقاموا واعلموا

الف والواو والتون لما غاب وغيره كقاموا واعلموا

الف والواو والتون لما غاب وغيره كقاموا واعلموا

ومن ضمير الرفع ما يستقر كافعل وافق تختلط اذ شكر

ومن ضمير الرفع ما يستقر كافعل وافق تختلط اذ شكر

ومن ضمير الرفع ما يستقر كافعل وافق تختلط اذ شكر

وذلك ارتفاع وانفصال انا هو وانت الفروع لا شئت

وذلك ارتفاع وانفصال انا هو وانت الفروع لا شئت

وذلك ارتفاع وانفصال انا هو وانت الفروع لا شئت

وذلك ارتفاع وانفصال انا هو وانت الفروع لا شئت

وذلك ارتفاع وانفصال انا هو وانت الفروع لا شئت

وذلك ارتفاع وانفصال انا هو وانت الفروع لا شئت

وذلك ارتفاع وانفصال انا هو وانت الفروع لا شئت

الف والواو والتون لما غاب وغيره كقاموا واعلموا

الف والواو والتون لما غاب وغيره كقاموا واعلموا

الف والواو والتون لما غاب وغيره كقاموا واعلموا

الف والواو والتون لما غاب وغيره كقاموا واعلموا

الف والواو والتون لما غاب وغيره كقاموا واعلموا

الف والواو والتون لما غاب وغيره كقاموا واعلموا

الف والواو والتون لما غاب وغيره كقاموا واعلموا

الف والواو والتون لما غاب وغيره كقاموا واعلموا

الف والواو والتون لما غاب وغيره كقاموا واعلموا

الف والواو والتون لما غاب وغيره كقاموا واعلموا

الف والواو والتون لما غاب وغيره كقاموا واعلموا

الف والواو والتون لما غاب وغيره كقاموا واعلموا

الف والواو والتون لما غاب وغيره كقاموا واعلموا

الف والواو والتون لما غاب وغيره كقاموا واعلموا

الف والواو والتون لما غاب وغيره كقاموا واعلموا

ووضع البعض الجانيس علم كعلم الاشخاص لفظا وهو علم
الاشخاص الجانيس علم كعلم الاشخاص لفظا وهو علم

وَوَضَعُوا لِبَعْضِ الْجَانِسِ عِلْمًا كَعِلْمِ الْأَشْخَاصِ لَفْظًا وَهُوَ عِلْمٌ

ووضع كونه انما هو ان يوضع علم خاص علم اشخاص لفظا وهو علم
الاشخاص الجانيس علم كعلم الاشخاص لفظا وهو علم

وَمِثْلُهُ بَرْدٌ لِلْمَيَّةِ وَكَذَا جَارِعٌ عِلْمٌ لِلْفَجْرِ قِيَمٌ

بما هو ان يوضع علم خاص علم اشخاص لفظا وهو علم
الاشخاص الجانيس علم كعلم الاشخاص لفظا وهو علم

وَإِذَا كَانَ لِلْمَيَّةِ الْمُرْتَفِعُ فِي حَوْلِهِ دَيْنٌ يَبِينُ أَذْكَتُخٌ

اشارة كونه انما هو ان يوضع علم خاص علم اشخاص لفظا وهو علم
الاشخاص الجانيس علم كعلم الاشخاص لفظا وهو علم

ووضع البعض الجانيس علم كعلم الاشخاص لفظا وهو علم
الاشخاص الجانيس علم كعلم الاشخاص لفظا وهو علم

وَبِأَوَّلِ أَشْرِ الْجَمْعِ مُطْلَقًا وَالْمَدَّ أَفْطًى وَلَكِنْ بِالْعَدَلِ

اشارة كونه انما هو ان يوضع علم خاص علم اشخاص لفظا وهو علم
الاشخاص الجانيس علم كعلم الاشخاص لفظا وهو علم

وَبَيْنَمَا أَوْهَنَّا أَشْرًا لِي وَكَذَا الْكَافِ وَالْكَافِ

اشارة كونه انما هو ان يوضع علم خاص علم اشخاص لفظا وهو علم
الاشخاص الجانيس علم كعلم الاشخاص لفظا وهو علم

فِي الْبُعْدِ أَوْ يَتِمُّ مَعَهُ أَوْ هُنَا أَوْ هُنَا لِكَيْ لَا تَقْطَعَ

اشارة كونه انما هو ان يوضع علم خاص علم اشخاص لفظا وهو علم
الاشخاص الجانيس علم كعلم الاشخاص لفظا وهو علم

اشارة كونه انما هو ان يوضع علم خاص علم اشخاص لفظا وهو علم
الاشخاص الجانيس علم كعلم الاشخاص لفظا وهو علم

وفا جا فی من قام ومن قامت ومن قاما ومن قامتوا ومن قاموا ومن قاموا ومن قاموا
وفا جا فی من قام ومن قامت ومن قاما ومن قامتوا ومن قاموا ومن قاموا ومن قاموا

فالشك في الهيات وسماعه اسلمه مشهود
كما يحكى له

ماتت بالحكم التزمى حكومت ولا الاصيل ولا ذى الراى والجدل كتر من فعل مضارع اسد صفة الف واللام واقع شده بغير تاء
ملى همچنان كه كمر من باشد حكومت او نيستة توصيف ناي و جمل لايكه

وَبَعْضُ الْأَعْلَامِ عَلَيْهِ دَخَلَا لِلْمَعِ مَا قَدْ كَانَ عَنْهُ نُقْلًا

[illegible]

كَأَنفُصْلٍ وَالْحَارِثِ وَالنَّعْمَانِ قَدْ كُذِّبَ وَحُذِفَ سِيَانِ

وَقَدْ يَصِيرُ عِلْمًا بِالْغَلْبَةِ مُضَافًا أَوْ مَكْحُوبٌ أَلْ كَالْعَقَةِ

که است که بیکرود سیاق و سرب با فلام علم بسبب علمه استبداد در بعضی افراد و خود بیکر المانیه در مدینه و
مطالع علم و ادب کتاب بسبب ویر و انجم در شفا و المعجزه در عقبه خاص و ابن عمر در عبدا الله چه هر راجد
پس بوده و ابن عمر قال شده در عبد الله

وَحَذَفَ الَّذِي أَنْ تَنَادَا وَتَضَعُ أَوْ جِبْ فِي غَيْرِهَا قَدْ حَذَفَ

واجب دان نمودن الزام کلمه شده بخلیه هرگاه ندانیم که این کتاب معارف باشد یا مثل یا صفتی که در اصل
القصی بوده یا اضافی که از کتابی دیگر است مدتی که در اصل المدینه بوده و در غیر این دو صورت گاه هست
که حذف کرده باشند الزام مثل هذا غیوفاً طالعاً در اصل العیون بوده ۱۴۵۰

المستدرك للحزب

مُسَدِّدٌ نَزِيدٌ وَعَازِرٌ خَبِيرٌ إِنَّ قُلْتَ نَزِيدٌ عَازِرٌ مِّنْ عَزْدٍ

وَأَقْلُ مُبْتَدَأٍ وَالتَّالِي

زید متولد است در ماه ربیع الثانی سن ۱۵ است کبریا که در بدین باب است و در
قول نوکاسار دان لغت اول که سارا است بعد است و لغت دوم که دان است و علمیت که این صفت دارد که
آن مبتدا است و لغت دوم از خبر است

وَقَسَّ وَكَاسَتْهُ لَمِ النَّفْيِ وَقَدْ

والثان مستاء وذا له صفة خير
ان في سوى الافراد طيفا

ثانی ابتدا است و آن وصف سابق خبر اگر قرار گیرد و آن وصف در حالتی که باطن باشد آن وصف وقوع خبر در آن خبر است و آن
بعد در حالت تشبیه و جمع و آنکه وصف با فاعل یا مبتدا بقند در آن و تشبیه و جمع یا غیر مبتدا بقند در آن و مثل افایم
جای است در آن و در وجهی که اگر وصف مبتدا و فاعل و تابع مقام خبر و دیگر اگر وصف خبر مقدم و مبتدا

وَرَفَعُوا مِثْقَالَ بِلَالٍ بِالْأَيْدِي

[illegible]

علم در ابتدا از علم در خبر پس فاعل در خبر و مفعول است
 از خبر است از علم در خبر پس فاعل در خبر و مفعول است
 از خبر است از علم در خبر پس فاعل در خبر و مفعول است

وَالْخَيْرُ الْجَزْءُ الْمُبْتِغِ الْفَائِدَةُ ^{مَا} كَاللَّهِ تَعَالَى شَاهِدٌ

مکتوب بر او حاصل میشود مثل بر در آید بر شاهده در آبادی شاهده بی خط است و یکبار و نعمتهای او

وَمَقَرَّ أَيْ بَاتَ فِي بَيْتِ جَمَلَةٍ خَافِيَةً مَعْنَى الَّتِي سَقَتْ لَهَا

من آیه خبر میدهد که در آنجا ایستاده باشد بر معنی که جاری کرد و ایستاده باشد از آن برای آنکه
مستحق باشد که در آنجا ایستاده باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد
لا بد است که در آنجا ایستاده باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد
مقدور چون آنکه در آنجا ایستاده باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد
نکته دیگر اینست که در آنجا ایستاده باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد

وَلَا تَكُنْ أَتَاهُ مَعْنَى الْكَتْبِ بِهَا لِنُطْقِ اللَّهِ حَسْبِيَ وَكَفَى

هرگاه بود که در آنجا ایستاده باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد
و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد
و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد
و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد

وَالْمَفْرَدُ الْجَامِعُ فَابْعِثْهُ وَإِنْ يَسْتَقِفُّ فَمُؤَدِّ وَصَمِيرٌ مُسْتَكِرٌ

یعنی خبر میدهد که در آنجا ایستاده باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد
و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد
و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد
و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد

وَأَبْدَنَهُ مَطْلَقًا حَيْثُ لَا مَالِكٌ مَعْنَاهُ لَهُ مَحْصَلٌ

ظاهر خبر میدهد که در آنجا ایستاده باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد
و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد
و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد
و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد

وَأَخْبَرُوا بِطَرَفٍ أَوْ بِحَرْفٍ جَوْزٍ نَاقِصٍ مَعْنَى كَائِنٍ أَوْ اسْتَقَرَّ

این خبر میدهد که در آنجا ایستاده باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد
و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد
و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد
و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد

لا یکنون اسم من جان خبر اسم غیر گوی که میگوید از بدو اسم الجمع به جهت عدم تأیید و اگر تأیید داشت پس خبر به
مثل القیلة الهلال و از جهت خبر و خبری که در آنجا ایستاده باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد
و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد
و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد

وَلَا يَكُونُ اسْمٌ مَنْ جَاءَ عَنْ جُثَّةٍ فَإِنْ يُفَدَّ فَخَيْرٌ

عبارت شده اسم در آن خبر از اسم غیر گوی که میگوید از بدو اسم الجمع به جهت عدم تأیید و اگر تأیید داشت پس خبر به
مثل القیلة الهلال و از جهت خبر و خبری که در آنجا ایستاده باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد
و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد
و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد

وَلَا يَجُوزُ اسْتِدْبَالُ التَّكْرِفِ مَا لَمْ يُفَدَّ كَعَنْدِ زَيْدٍ غَوْ

جایز نیست استدبالات که از آنجا ایستاده باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد
و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد
و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد
و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد و یا نشانی از آن باشد

فَهَلْ فَتَى فَيْكُمْ فَمَا خَلَّ لَنَا وَجَّهٌ مِنَ الْكِرَامِ عِلْدَنَا

فَهَلْ فَتَى فَيْكُمْ فَمَا خَلَّ لَنَا وَجَّهٌ مِنَ الْكِرَامِ عِلْدَنَا
فَهَلْ فَتَى فَيْكُمْ فَمَا خَلَّ لَنَا وَجَّهٌ مِنَ الْكِرَامِ عِلْدَنَا
فَهَلْ فَتَى فَيْكُمْ فَمَا خَلَّ لَنَا وَجَّهٌ مِنَ الْكِرَامِ عِلْدَنَا
فَهَلْ فَتَى فَيْكُمْ فَمَا خَلَّ لَنَا وَجَّهٌ مِنَ الْكِرَامِ عِلْدَنَا

وَعَنْبَةٌ فِي الْخَيْرِ خَيْرٌ وَعَمَلٌ بَابِ يَزِينُ وَلَيْقَسَ مَا لَمْ يَقْلُ

وَعَنْبَةٌ فِي الْخَيْرِ خَيْرٌ وَعَمَلٌ بَابِ يَزِينُ وَلَيْقَسَ مَا لَمْ يَقْلُ
وَعَنْبَةٌ فِي الْخَيْرِ خَيْرٌ وَعَمَلٌ بَابِ يَزِينُ وَلَيْقَسَ مَا لَمْ يَقْلُ
وَعَنْبَةٌ فِي الْخَيْرِ خَيْرٌ وَعَمَلٌ بَابِ يَزِينُ وَلَيْقَسَ مَا لَمْ يَقْلُ
وَعَنْبَةٌ فِي الْخَيْرِ خَيْرٌ وَعَمَلٌ بَابِ يَزِينُ وَلَيْقَسَ مَا لَمْ يَقْلُ

وَأَصْلُ فِي الْأَصْلِ أَنْ تُوْخَلَ وَجُودُ التَّقْدِيمِ أَذْ لَا مَرَّةً

وَأَصْلُ فِي الْأَصْلِ أَنْ تُوْخَلَ وَجُودُ التَّقْدِيمِ أَذْ لَا مَرَّةً
وَأَصْلُ فِي الْأَصْلِ أَنْ تُوْخَلَ وَجُودُ التَّقْدِيمِ أَذْ لَا مَرَّةً
وَأَصْلُ فِي الْأَصْلِ أَنْ تُوْخَلَ وَجُودُ التَّقْدِيمِ أَذْ لَا مَرَّةً
وَأَصْلُ فِي الْأَصْلِ أَنْ تُوْخَلَ وَجُودُ التَّقْدِيمِ أَذْ لَا مَرَّةً

فانصحه حين يستوي الجران عروفا ونكرا عادى بيان

بسم الله الرحمن الرحيم... فانصحه حين يستوي الجران عروفا ونكرا عادى بيان... هذا الخبر مقدم على الخبر...

او كان مسند الذي لام ابتدا اولانم القدر كن في محذ

بسم الله الرحمن الرحيم... او كان مسند الذي لام ابتدا اولانم القدر كن في محذ... هذا الخبر مقدم على الخبر...

ونحو عدى درهم ولى ملتزم فيه تقدم الخبر

بسم الله الرحمن الرحيم... ونحو عدى درهم ولى ملتزم فيه تقدم الخبر... هذا الخبر مقدم على الخبر...

كذا اذا علم عليه مضى متابه عذبه مينا خبر

بسم الله الرحمن الرحيم... كذا اذا علم عليه مضى متابه عذبه مينا خبر... هذا الخبر مقدم على الخبر...

كذا اذا علم عليه مضى متابه عذبه مينا خبر

بسم الله الرحمن الرحيم... كذا اذا علم عليه مضى متابه عذبه مينا خبر... هذا الخبر مقدم على الخبر...

وخبر المحصور قدم ابدا كمالنا الا اتباع احدا

بسم الله الرحمن الرحيم... وخبر المحصور قدم ابدا كمالنا الا اتباع احدا... هذا الخبر مقدم على الخبر...

وحذف ما يعلم جابر كما تقول نريد بعد من عذبا

بسم الله الرحمن الرحيم... وحذف ما يعلم جابر كما تقول نريد بعد من عذبا... هذا الخبر مقدم على الخبر...

وفي جواب كيف بد قل ونريد استغنى عن ادع

بسم الله الرحمن الرحيم... وفي جواب كيف بد قل ونريد استغنى عن ادع... هذا الخبر مقدم على الخبر...

وبعد لولا غالبا حذف خبر حتم وفي نوص عين ذ استقر

بسم الله الرحمن الرحيم... وبعد لولا غالبا حذف خبر حتم وفي نوص عين ذ استقر... هذا الخبر مقدم على الخبر...

کند با قدری از این مثل خند محزون و
چند سماع مینوای با وصول عطف
به مینوای صانع صله با او

[illegible][illegible][illegible]

فَقَعَّ كَانَ الْمَبْدَأُ اسْمًا وَالحَيُّ تَصْبِيهٌ لَكَانَ سَيِّدًا عَمْرًا

کتابخانه عمومی و احسانیه

[illegible]

والتحذير من الخلق
فلا زال يبعث بغير ما يحسد كراعه عليه
الزوال الحشمت مستند في
التي لا يزال الحشمت مستند في
التي لا يزال الحشمت مستند في

فَمِنْكُمْ وَأَنْفَكَ وَهَذَا الْآيَةُ... لِسْتِهِ نَقِي أَوْلَاهُ مَشْعَه

و آه از کلاه استالین
و آه از کلاه استالین
و آه از کلاه استالین
و آه از کلاه استالین

وَبَعَثَ فِيهِمَا رِجَالًا

وَمِنْ كَانِ دَامَ مُسْتَبْرِقًا **عَظِيمًا** فَادْعُ سَيِّدَكَ
 تَعَالَى عَمَلُ قَدِ عَمَلَا
 وَجَدَ مِنْ بِنَاكَ
 دَعَا لِقَائِهِ عَمَلًا
 تَعَالَى عَمَلُ سَيِّدِكَ
 وَجَدَ مِنْ بِنَاكَ
 دَعَا لِقَائِهِ عَمَلًا

[illegible]

وَعَنْ مَاضٍ مِثْلَهُ قَدْ عَمِلَ **بِ** أَنْ كَانَ غَيْرَ الْمَاضِ مِنْهُ اسْتَوَلَا

[illegible]

وفي جميعها تقو شط الحرف: **أ** جزو كل مستقده دام خط

مشهور طبع با نیکه مسیوق باشد بجای مصدق و ما این برای اوست صدر کلام بخلاف قم باقی تمام زندیکه جایز است پس

[illegible][illegible]

وَبَعْدَ مَا وَلَّى رَجَا لِبَا الْخَبَرِ وَبَعْدَ مَا وَلَّى كَانِ قَدْ حَجَرَ

فِي النِّكَاحِ أَتَمَّتْ كَلِمَةَ لَا وَقَدَّتْ لَاتَ وَإِنْ ذَا الْعَمَلِ

وَمَا لَئِنْ فِي سِنَى خَيْرٍ عَمَلٍ وَحَذَفَ ذَا الرِّفْعِ فَسَاءَ الْعَمَلُ

كَانَ خَبْرُ قَدَمِ كَادَ مُشَارًا وَمَوْجِدًا
 وَمَعْنَى عَطْفٍ بِكَادَ كَيْفَ حَرْفِ
 عَطْفٍ نَدْوَةٍ مَعْلُومَةٍ تَبْدِئُ
 غَيْرُ مُضَارِعٍ فِي عِلَالِ الْهَدْيِ فِي مُتَّفَقٍ نَسَبٍ
 وَفِيهَا زِيَادَةُ عِلَالٍ وَنَدْوَةٍ

كَانَ كَادَ وَعَسَى الْكَيْفُ بَدَلَهُ
 غَيْرُ مُضَارِعٍ الْهَذَيْنِ خَبْرٌ

[illegible]

وَكُونَهُ بُدُونِ أَنْ يَعْرِضَ عَلَيْهِ
وَمَنْ تَزَوَّكَ كَذَا الْأَمْرُ فَيَعْرِضَ عَلَيْهِ

وَكَعَسَىٰ حُرَّىٰ وَلَٰكِنْ جُعِلَا ^{مَعَهُ} خَبْرٌ ^{مَعَهُ} فَاَحْتِمَا بَانَ مُتَّصِلَا ^{مَعَهُ}

[illegible]

وَمِثْلُ كَارِي الْأَمْعِ كَرِيًّا ۚ أَوْ تَرَكَ أَنْ مَعَ ذِي الشُّرُوعِ مَجِيًّا ۚ

عمر: یقین و محبت بر یقین و خلق بشر بعد از کز او و مستغرق

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript. The text is dense and covers the lower half of the page, with some lines appearing to be part of a list or a detailed narrative. The ink is dark and the script is cursive.

[illegible][illegible][illegible][illegible]

حکما اینها را می دانیم که از برای اثبات است از برای آنکه کائنات را با یکدیگر و در موضوع اسم و مخرج میگردانند چنانچه در عالم تا آخر انوار

یہاں پہنچ کر اس نے اپنے دوستوں کو دیکھا اور ان سے کہا کہ میں نے تم کو یہاں پہنچا دیا ہے۔

وَأَمَّا كَلِمَاتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ يَقُولُونَ هَذَا لَأَنْبِيَاءٌ مِثْلُ آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ قُلْ نَبِيٌّ مِثْلَ نَبِيِّ أَبِي هَارُونَ إِذْ جَاءَهُ بِآيَاتِنَا فَكَفَرَ بِهَا فَاخْتُلِفَ فِيهِ فَمِثْلَ مَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ أُولِيَ الْأَبْصَارِ

[illegible][illegible]

وحيث ان يميني مسدوده
و كسر به حرفه را در آوردم و اينجا كلام خود را انقباض اكثر و همچنين كسوف را با شيئا صله نمودم و از اين قايوم همچنين كسوفه را
و ما كينه كمال كنند و قسم باشد بغير بر جواب قسم داخل نشا باشد و يا ك سبب جواب قسم داخل ميشود و كذا و ان شاء الله تعالي

والمحقق فعل مجزول من خلق العلف
كانت ياء من خلق العلف وان يفتح هـ
عطف من كان من خلق العلف بالحق
ليت من هـ والياء والفاء من خلق العلف

وَالْحَقُّ بَانَ لِكَيْسٍ وَأَنْ مِّنْ دُونِ لَيْتٍ وَلَعَلَّ وَكَانَ

هـ كان عطف من كان من خلق العلف وان يفتح هـ
بانه لكان من خلق العلف وان يفتح هـ
بانه لكان من خلق العلف وان يفتح هـ
بانه لكان من خلق العلف وان يفتح هـ

وَحَقِيقَةُ أَنْ فَعَلَ الْعَمَلُ وَتَلَزُمُ الْأَمْرُ إِذَا مَا تَحْمَلُ

تحقيق دانه مبنود ان يكونه من فعله
تلفيز دانه مبنود ان يكونه من فعله
تلفيز دانه مبنود ان يكونه من فعله
تلفيز دانه مبنود ان يكونه من فعله

وَدَيْمًا اسْتَعْنَى عَمَّا كَانَ بَدَلًا مَا نَاطِقٌ أَتَادَهُ مُعْتَمِدًا

دائم استعنى عما كان بديلا ما ناطق اتاده معتمدا
دائم استعنى عما كان بديلا ما ناطق اتاده معتمدا
دائم استعنى عما كان بديلا ما ناطق اتاده معتمدا
دائم استعنى عما كان بديلا ما ناطق اتاده معتمدا

وَالْفِعْلُ إِنْ لَمْ يَكُنْ نَاسِخًا فَلَا تَلْفِيهِ غَالِبًا بَانَ ذِي مَوْصِلَةٍ

الفعل ان لم يكن ناسخا فلا تلفيه غالبا بان ذي موصلة
الفعل ان لم يكن ناسخا فلا تلفيه غالبا بان ذي موصلة
الفعل ان لم يكن ناسخا فلا تلفيه غالبا بان ذي موصلة
الفعل ان لم يكن ناسخا فلا تلفيه غالبا بان ذي موصلة

وَلَنْ تَخْفَ أَنْ فَاسْمُهَا اسْتَكْنَى وَخَبْرُهَا جُمْلَةٌ مِّنْ بَعْدِ أَنْ

لن تخف ان فاسمها استكن وخبرها جملة من بعد ان
لن تخف ان فاسمها استكن وخبرها جملة من بعد ان
لن تخف ان فاسمها استكن وخبرها جملة من بعد ان
لن تخف ان فاسمها استكن وخبرها جملة من بعد ان

والمحقق فعل مجزول من خلق العلف
كانت ياء من خلق العلف وان يفتح هـ
عطف من كان من خلق العلف بالحق
ليت من هـ والياء والفاء من خلق العلف

وَلَنْ يَكُنْ فِعْلًا وَلَمْ يَكُنْ بَدَلًا وَلَمْ يَكُنْ تَصْرِيفُهُ مُتَّبِعًا

لن يكون فعلا ولم يكن بديلا ولم يكن تصريفه متبعا
لن يكون فعلا ولم يكن بديلا ولم يكن تصريفه متبعا
لن يكون فعلا ولم يكن بديلا ولم يكن تصريفه متبعا
لن يكون فعلا ولم يكن بديلا ولم يكن تصريفه متبعا

فَلَا حَسَنُ الْفَصْلِ بِقَدْرِ نَفْيٍ تَنْفِيسٍ أَوْ لَوْ وَقِيلَ ذَكَرَ لَوْ

فلا حسن الفصل بقدر نفي تنفيس او لو قيل ذكر لو
فلا حسن الفصل بقدر نفي تنفيس او لو قيل ذكر لو
فلا حسن الفصل بقدر نفي تنفيس او لو قيل ذكر لو
فلا حسن الفصل بقدر نفي تنفيس او لو قيل ذكر لو

وَحَقِيقَةُ كَانَ أَضَافَتُ مَصْرُوعًا ثَابِتًا أَضَافَتُ

حققيقة كان اضافت مصروعا ثابتا اضافت
حققيقة كان اضافت مصروعا ثابتا اضافت
حققيقة كان اضافت مصروعا ثابتا اضافت
حققيقة كان اضافت مصروعا ثابتا اضافت

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَقُّ

عَمَلٌ إِنْ أَجْعَلَ لِلْأَفْنِ نِكْرًا مَّفْرُودَةً جَاءَتْكَ أَوْ مَكْرُورَةً

عمل ان اجعل للافن نكرا مفرودة جاءتك او مكرورة
عمل ان اجعل للافن نكرا مفرودة جاءتك او مكرورة
عمل ان اجعل للافن نكرا مفرودة جاءتك او مكرورة
عمل ان اجعل للافن نكرا مفرودة جاءتك او مكرورة

فَانْصَبْ بِهَا مَضَافًا أَوْ مُضَارِعَةً وَبَعْدَ ذَلِكَ خَيْرٌ أَذْكَرُ الْفَوْزَةِ

انصب بها مضافا او مضارعة وبعد ذلك خير اذكروزة
انصب بها مضافا او مضارعة وبعد ذلك خير اذكروزة
انصب بها مضافا او مضارعة وبعد ذلك خير اذكروزة
انصب بها مضافا او مضارعة وبعد ذلك خير اذكروزة

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

وذلك المفرد فاما هذا

[illegible][illegible]

وَالْعَصْفُ إِنْ لَمْ تَكُونُوا أَحْكَامًا . لَهُ بِمَا لِلنَّعْتِ ذِي الْفَضْلِ أَنْتُمْ

معقوق را هم که برشته باشند و لا حکم کن از برای آن معقوق تا کجا حاضر که تا نکرند در برای حق صاحب عقل به نظر آن و
و صف که نام لافیه است در آن معقوق که در معصون که از خود بی و معقوق چنین رفع و نصب است - این و است

دکتر. آله و عالی. مبارک. انوار. شریفه

[illegible][illegible]

وَشَاعَ فِي ذَٰلِكَ الْبَابِ اسْقَاطُ الْخَبَرِ **م** إِذَا الْمُرَادُ مَعَ سَقْوِهِ ظَرْفُ
 شَيْءٍ اسْتَدْرَاجِيٍّ بَابِ بَيْعٍ لَا يَنْبَغِي حَذْفُ خَبَرٍ وَفَكَرْنَا أَنَّ أَحَدَ حَقَائِقِهَا سَقْوُ بَيْعٍ وَزَيْدٌ لَا يَرْجُو أَنْ يَشْرِبَ
 قَدْ دِيمَ وَمَا يَنْبَغِي وَأَجَبْتُ وَتَزِيدُ حَقَّيْ جَارٍ وَكُنْ مَكْنًى
 مَعْنَى بَابِ بَيْعٍ لَا يَنْبَغِي حَذْفُ خَبَرٍ وَفَكَرْنَا أَنَّ أَحَدَ حَقَائِقِهَا سَقْوُ بَيْعٍ وَزَيْدٌ لَا يَرْجُو أَنْ يَشْرِبَ
 قَدْ دِيمَ وَمَا يَنْبَغِي وَأَجَبْتُ وَتَزِيدُ حَقَّيْ جَارٍ وَكُنْ مَكْنًى
 مَعْنَى بَابِ بَيْعٍ لَا يَنْبَغِي حَذْفُ خَبَرٍ وَفَكَرْنَا أَنَّ أَحَدَ حَقَائِقِهَا سَقْوُ بَيْعٍ وَزَيْدٌ لَا يَرْجُو أَنْ يَشْرِبَ
 قَدْ دِيمَ وَمَا يَنْبَغِي وَأَجَبْتُ وَتَزِيدُ حَقَّيْ جَارٍ وَكُنْ مَكْنًى

انصب بفعل القلب جزئي ابتداء ، ا غني راي خال علمت

ظَنُّ وَحْسِيَّتٌ وَقَعَّتْ مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَعَلَ اللِّذْكَ

[illegible]

کار کرد اید و شد حقون من من در مصب حقون معاف و بجای شتر اعیان کوسه و صحرای نزد قبطه خلیف من قل فاستغفر الله اعفون
و فافعل و استغفر معفون دوم استغفر

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

بترفع وفاقا في القول فمما لا يستحق ان يدعى بالادب في قوله
 وادعى معطوفين اثنين وجوب ذلك من غير ان يشار الى قول غيره
 والتقدير في قوله فاما الله اعلم

قد و قيل في الفاعل بين رفقون بعد ارفع مع
 وتسم ولوا الى الرفع والفعل مشبها للفا رفيع شقيق في الرفع
 فبعد بين رفق لفظها من الالف مع الرفع من الالف مشبها في الرفع
 مرفوع على الالف المشبها

في باب ظنّ وآرى المنع اشترى ولا آرى منعاً إذ القصد ظاهر

وَلَا تَلَا السَّابِقَ فَمَا لَإِبْنِ الدَّيْلَمِيِّ يَخْتَصُّ بِالرَّفْعِ التَّوَهُّدَ أَبَدًا

لَكَ إِذَا الْفِعْلُ تَلَا مَا لَا يَرُدُّ : مَا قَبْلُ مَعْمُولًا مَا بَعْدُ وَحْدًا

وَأَخْتَرْتُ نَصْبَ قَبْلُ فِعْلًا ذِي : وَبَعْدُ مَا أَيْلَا لُ الْفِعْلُ غَلَبَ

وَبَعْدُ عَاطِفٌ بِلَا فِعْلٍ عَلَا : مَعْمُولٌ فِعْلٌ مُسْتَقَرٌّ أَوْ لَا

فَدَان تَلَا الْمُعْطُوفُ فِعْلًا مُخْتَارًا : بِهِ عَنْ اسْمٍ فَاغْطِمْ مُخْتَارًا

وَالرَّفْعُ فِي غَيْرِ الذِّى مَرَبَّحٌ : فَمَا أَيْبَحُ أَعْلَى وَدَعُ مَا أَيْبَحُ

وَالرَّفْعُ فِي غَيْرِ الذِّى مَرَبَّحٌ : فَمَا أَيْبَحُ أَعْلَى وَدَعُ مَا أَيْبَحُ

وَالرَّفْعُ فِي غَيْرِ الذِّى مَرَبَّحٌ : فَمَا أَيْبَحُ أَعْلَى وَدَعُ مَا أَيْبَحُ

وَالرَّفْعُ فِي غَيْرِ الذِّى مَرَبَّحٌ : فَمَا أَيْبَحُ أَعْلَى وَدَعُ مَا أَيْبَحُ

غنى عن اليا

وَفَصْلُ مَشْغُولٍ بِحَرْفٍ جَرٍّ : أَوْ بِإِضَافَةٍ كَوْضَلٍ يَحْرَى

وَسَوْفَى ذَا الْبَابِ وَصَفًا : بِالْفِعْلِ أَنْ كَمْ يَكُ مَانِعٌ حَصَلُ

وَعَلَقَةٌ خَاصَّةٌ بِتَابِعٍ : كَعَلَقَةٌ يَنْفَسُ الْأَسْمُ الْوَاقِعُ

عَلَامَةُ الْفِعْلِ الْمُعْذَى : هَا غَيْرُ مَصْدَرٍ بِهِ تَوْجَعْلُ

فَانْصِبْهُ مَفْعُولَهُ إِنْ كَمْ يَكُ : عَنْ فَا لِعَلَّ تَحْوَلَتْ الْكُتُبُ

فَانْصِبْهُ مَفْعُولَهُ إِنْ كَمْ يَكُ : عَنْ فَا لِعَلَّ تَحْوَلَتْ الْكُتُبُ

فَانْصِبْهُ مَفْعُولَهُ إِنْ كَمْ يَكُ : عَنْ فَا لِعَلَّ تَحْوَلَتْ الْكُتُبُ

فَانْصِبْهُ مَفْعُولَهُ إِنْ كَمْ يَكُ : عَنْ فَا لِعَلَّ تَحْوَلَتْ الْكُتُبُ

فَانْصِبْهُ مَفْعُولَهُ إِنْ كَمْ يَكُ : عَنْ فَا لِعَلَّ تَحْوَلَتْ الْكُتُبُ

وَالثَّانِي أَوَّلِي عِنْدَ أَهْلِ الْبَصَرَةِ **ب** وَاجْتِنَاءُ عَكْسَاءِ غَيْرِهِمْ **ب** وَالْأَوَّلِي

وَالثَّانِي أَوَّلِي عِنْدَ أَهْلِ الْبَصَرَةِ **ب** وَاجْتِنَاءُ عَكْسَاءِ غَيْرِهِمْ **ب** وَالْأَوَّلِي

وَأَعْلَى الْمَهْلِكِ فِي ضَمِيرِ مَا **ب** تَنَادَعَاهُ وَالْتَزَمَ مَا لُتِمَ مَا **ب**

وَأَعْلَى الْمَهْلِكِ فِي ضَمِيرِ مَا **ب** تَنَادَعَاهُ وَالْتَزَمَ مَا لُتِمَ مَا **ب**

كَيْسَانٍ وَلَيْسَى ابْنَاكَ **ب** وَقَدْ بَغَى وَاعْتَدَى عَابَاكَ **ب**

كَيْسَانٍ وَلَيْسَى ابْنَاكَ **ب** وَقَدْ بَغَى وَاعْتَدَى عَابَاكَ **ب**

وَلَا تَجْعَلْ مَعَ أَقْدَامِهِ **ب** بِضَمِيرِ لَغْوٍ رَفِيعٍ أَوْ هَلَاةٍ

وَلَا تَجْعَلْ مَعَ أَقْدَامِهِ **ب** بِضَمِيرِ لَغْوٍ رَفِيعٍ أَوْ هَلَاةٍ

بَلْ حَذَفَهُ الزَّمَانُ إِنْ يَكُنْ غَيْرَ خَيْرٍ **ب** وَأَخْرَجَهُ إِنْ يَكُنْ هُوَ الْخَيْرُ **ب**

بَلْ حَذَفَهُ الزَّمَانُ إِنْ يَكُنْ غَيْرَ خَيْرٍ **ب** وَأَخْرَجَهُ إِنْ يَكُنْ هُوَ الْخَيْرُ **ب**

وَالْأَوَّلِي عِنْدَ أَهْلِ الْبَصَرَةِ **ب** وَاجْتِنَاءُ عَكْسَاءِ غَيْرِهِمْ **ب** وَالْأَوَّلِي

وَأَظْهَرَ إِنْ يَكُنْ ضَمِيرُ خَيْرٍ **ب** لَغْوٍ مَا يُطَابِقُ الْمُفْتَسِرَ **ب**

وَأَظْهَرَ إِنْ يَكُنْ ضَمِيرُ خَيْرٍ **ب** لَغْوٍ مَا يُطَابِقُ الْمُفْتَسِرَ **ب**

لَحْوُ أَظْرُ وَيُظَنُّ فِي أَخْبَا **ب** زَيْدٌ أَوْ عَمْرٌ وَأَخْوَيْنِ فِي الرَّخَا **ب**

لَحْوُ أَظْرُ وَيُظَنُّ فِي أَخْبَا **ب** زَيْدٌ أَوْ عَمْرٌ وَأَخْوَيْنِ فِي الرَّخَا **ب**

الْمَصْدَرُ اسْمٌ مَا سَوَى الزَّمَانِ **ب** مَدَّ لَوْلَى الْفِعْلُ كَأَمِنْ مِنْ لَمِنْ **ب**

الْمَصْدَرُ اسْمٌ مَا سَوَى الزَّمَانِ **ب** مَدَّ لَوْلَى الْفِعْلُ كَأَمِنْ مِنْ لَمِنْ **ب**

عِثْلِهِ أَوْ فِعْلٍ أَوْ وَصِفٍ نُسِبَ **ب** وَكَوْنُهُ أَصْلًا لِهَذَيْنِ التَّخَبُّ **ب**

عِثْلِهِ أَوْ فِعْلٍ أَوْ وَصِفٍ نُسِبَ **ب** وَكَوْنُهُ أَصْلًا لِهَذَيْنِ التَّخَبُّ **ب**

تَوَكَّدَ أَوْ تَوَعَّاهُ بَيْنَ أَوْ عَدَدٍ **ب** كَسْرَتِ سَيِّئِينَ سَيِّئِي زَيْدٍ **ب**

تَوَكَّدَ أَوْ تَوَعَّاهُ بَيْنَ أَوْ عَدَدٍ **ب** كَسْرَتِ سَيِّئِينَ سَيِّئِي زَيْدٍ **ب**

وَقَدْ يُنَوِّبُ عَنْهُ مَا عَلَيْهِ دَلِيلٌ كَيْدُ كُلِّ الْجِدِّ وَافْرَجَ الْجَزْلُ

وَقَدْ يُنَوِّبُ عَنْهُ مَا عَلَيْهِ دَلِيلٌ كَيْدُ كُلِّ الْجِدِّ وَافْرَجَ الْجَزْلُ

وَمَا لَيْتُكَ كَيْدُ فَوْجِدٍ أَبَدًا وَثَنٌ وَاجْمَعُ غَرَّةَ وَافِرٍ دَالٍ

وَحَذَفُ غَامِلٍ الْمَوَكَّدِ امْتِنَحَ وَفِي سِوَاهُ لَيْلٍ مُتَشَعٍ

وَالْحَذَفُ جَعَمٌ مَعَ أَتٍ أَبْكَاءُ مِنْ فَعْلِهِ كَنْدَلَا لَكَ كَنْدَلَا

وَمَا تَقْصِيلٌ فَمَا مَتَا عَامِلُهُ يَحْذِفُ جَيْثَ عَنَاءٍ

وَمَا تَقْصِيلٌ فَمَا مَتَا عَامِلُهُ يَحْذِفُ جَيْثَ عَنَاءٍ

كَذَا مَكْرُورٌ وَوَحْشٌ وَرَكْدٌ نَابِ فَعْلٍ لَا يَمُحُ عَيْنٌ اسْتَنْدَ

وَمَا لَيْتُكَ كَيْدُ فَوْجِدٍ أَبَدًا وَثَنٌ وَاجْمَعُ غَرَّةَ وَافِرٍ دَالٍ

وَحَذَفُ غَامِلٍ الْمَوَكَّدِ امْتِنَحَ وَفِي سِوَاهُ لَيْلٍ مُتَشَعٍ

وَالْحَذَفُ جَعَمٌ مَعَ أَتٍ أَبْكَاءُ مِنْ فَعْلِهِ كَنْدَلَا لَكَ كَنْدَلَا

وَمَا تَقْصِيلٌ فَمَا مَتَا عَامِلُهُ يَحْذِفُ جَيْثَ عَنَاءٍ

وَمَا تَقْصِيلٌ فَمَا مَتَا عَامِلُهُ يَحْذِفُ جَيْثَ عَنَاءٍ

وَمَا تَقْصِيلٌ فَمَا مَتَا عَامِلُهُ يَحْذِفُ جَيْثَ عَنَاءٍ

وَمَا تَقْصِيلٌ فَمَا مَتَا عَامِلُهُ يَحْذِفُ جَيْثَ عَنَاءٍ

وغير التصرف الذي لزم ظرفية أو شبهها من الكلام
وغير التصرف الذي لزم ظرفية أو شبهها من الكلام
وغير التصرف الذي لزم ظرفية أو شبهها من الكلام
وغير التصرف الذي لزم ظرفية أو شبهها من الكلام

وقد ينوب عن مكان مقصد وذلك في ظرف الزمان بكسر
وقد ينوب عن مكان مقصد وذلك في ظرف الزمان بكسر
وقد ينوب عن مكان مقصد وذلك في ظرف الزمان بكسر
وقد ينوب عن مكان مقصد وذلك في ظرف الزمان بكسر

بما في الفعل وشبهه سبق في النصب لا يوافق القول
بما في الفعل وشبهه سبق في النصب لا يوافق القول
بما في الفعل وشبهه سبق في النصب لا يوافق القول
بما في الفعل وشبهه سبق في النصب لا يوافق القول

وغير التصرف الذي لزم ظرفية أو شبهها من الكلام
وغير التصرف الذي لزم ظرفية أو شبهها من الكلام
وغير التصرف الذي لزم ظرفية أو شبهها من الكلام
وغير التصرف الذي لزم ظرفية أو شبهها من الكلام

والعطف من غير شرط من غير شرط
والعطف من غير شرط من غير شرط
والعطف من غير شرط من غير شرط
والعطف من غير شرط من غير شرط

والنصب من غير العطف بحب أو اعتقاد أو غير ذلك
والنصب من غير العطف بحب أو اعتقاد أو غير ذلك
والنصب من غير العطف بحب أو اعتقاد أو غير ذلك
والنصب من غير العطف بحب أو اعتقاد أو غير ذلك

انواع ما اتصل بالنصب ما قطع وعن ميم فيه ابتداء لرفع
انواع ما اتصل بالنصب ما قطع وعن ميم فيه ابتداء لرفع
انواع ما اتصل بالنصب ما قطع وعن ميم فيه ابتداء لرفع
انواع ما اتصل بالنصب ما قطع وعن ميم فيه ابتداء لرفع

والعطف من غير شرط من غير شرط
والعطف من غير شرط من غير شرط
والعطف من غير شرط من غير شرط
والعطف من غير شرط من غير شرط

[illegible]

مثال قول تو ندید مغز انفع می نمود و جبار بر دست سینه و کتف نیست بنا بر این که دست سینه
تفصیل در بنصورت عمل میکند در جبهه و در مقدم باشت بر او استند کرده شده اند و از این مسئله
و احسنت که تفصیل داده شود و از این جهت در حال بنفیس خود بر غیر خود در حالی دیگر که فعل تفصیل
در بنصورت عمل میکند در جبهه و مقدم باشت بر او استند کرده شده اند و از این مسئله
انفع می نمود و جبار بر دست سینه و کتف نیست بنا بر این که دست سینه
تفصیل در بنصورت عمل میکند در جبهه و در مقدم باشت بر او استند کرده شده اند و از این مسئله

الحال قبل ان ينجى من النار
فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال

فَالْحَالُ قَدْ يَجِيءُ وَالتَّعَدُّدُ **يَقْرَدُ قَاعِلُهُ وَفِيهِ مَقْرَدٌ**

فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال

وَعَامِلُ الْحَالِ بِهَا قَدْ اِكْتَسَبَ فِي خَوْلَانَتِهِ فِي الْأَرْضِ

فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال

وَلَا تَوَكِّدُ جُمْلَةً فَمُضْمَرٌ **عَامِلُهَا وَلَفْظُهَا يَوْجِبُ**

فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال

مَوْضِعُ الْحَالِ يَجِيءُ جُمْلَةً **كَمَا عَزَدَ وَهُوَ يَدْخُلُهُ**

فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال

وَذَاتُ بِلْدَةٍ بِمَضَارِعٍ ثَبَتَ **حَوْتَ ضَمَرُ أَوْتِ الْوَاوِ**

فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال

فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال

وَذَاتُ وَابَعْدَهَا نَوْبًا **لَهُ الْمَضَارِعُ اجْعَلْنَ مُسْنَدًا**

فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال

وَجُمْلَةُ الْحَالِ سَوَى مَا قَدْ مَالَهُ **يَوَادُّ أَوْ مُضْمَرٌ أَوْ يَمَسُّ**

فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال

وَالْحَالُ قَدْ يَخُذُ مَا فَعَّلَ **وَبَعْضُ مَا خُذَ وَكَوْنُهُ حَالٌ**

فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال

إِنَّمَا يَعْني مِنْ مَبْنِي نَكْرَةٍ **يَنْصِبُ مَعَهَا مَا قَدْ فَتَرَهُ**

فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال

كُنَيْتُ أَرْضًا وَقَفِيضٌ بَرًّا **وَمَنْ مِثْلُ عَسَلًا وَتَمْرًا**

فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال

فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال
فان كان في النار لم يكن له حال

فَمَادَّ قَوْمٌ مِنْ خُودِهِ قَتْلًا نَذَرَ كَذِبًا قَتْلًا أَتَانَا

فَمَادَّ قَوْمٌ مِنْ خُودِهِ قَتْلًا نَذَرَ كَذِبًا قَتْلًا أَتَانَا
فَمَادَّ قَوْمٌ مِنْ خُودِهِ قَتْلًا نَذَرَ كَذِبًا قَتْلًا أَتَانَا
فَمَادَّ قَوْمٌ مِنْ خُودِهِ قَتْلًا نَذَرَ كَذِبًا قَتْلًا أَتَانَا

يَعْنُ وَيَنْتَ فِي الْأَمْنَةِ مَن قَدَّ يَأْتِي لِدَاءِ الْأَزْنَةِ

يَعْنُ وَيَنْتَ فِي الْأَمْنَةِ مَن قَدَّ يَأْتِي لِدَاءِ الْأَزْنَةِ
يَعْنُ وَيَنْتَ فِي الْأَمْنَةِ مَن قَدَّ يَأْتِي لِدَاءِ الْأَزْنَةِ
يَعْنُ وَيَنْتَ فِي الْأَمْنَةِ مَن قَدَّ يَأْتِي لِدَاءِ الْأَزْنَةِ

فَنَدِيدٌ فِي بَقِيَّةِ نَبِيٍّ فَجَرٌ يَكُونُ كَالْبَلَاغِ مِنْ مَقِيرٍ

فَنَدِيدٌ فِي بَقِيَّةِ نَبِيٍّ فَجَرٌ يَكُونُ كَالْبَلَاغِ مِنْ مَقِيرٍ
فَنَدِيدٌ فِي بَقِيَّةِ نَبِيٍّ فَجَرٌ يَكُونُ كَالْبَلَاغِ مِنْ مَقِيرٍ
فَنَدِيدٌ فِي بَقِيَّةِ نَبِيٍّ فَجَرٌ يَكُونُ كَالْبَلَاغِ مِنْ مَقِيرٍ

لِلْأَنْفِ حَتَّى وَكَلَامٍ قَلِيلٍ وَبَيْنَهُمَا يَنْهَانِ بَدَلًا

لِلْأَنْفِ حَتَّى وَكَلَامٍ قَلِيلٍ وَبَيْنَهُمَا يَنْهَانِ بَدَلًا
لِلْأَنْفِ حَتَّى وَكَلَامٍ قَلِيلٍ وَبَيْنَهُمَا يَنْهَانِ بَدَلًا
لِلْأَنْفِ حَتَّى وَكَلَامٍ قَلِيلٍ وَبَيْنَهُمَا يَنْهَانِ بَدَلًا

وَاللَّامُ لِلْمَلِكِ وَبَيْنَهُ وَفِي تَعْدِيَةِ أَنْفِ تَعْلِيلٍ قَتْلٍ

وَاللَّامُ لِلْمَلِكِ وَبَيْنَهُ وَفِي تَعْدِيَةِ أَنْفِ تَعْلِيلٍ قَتْلٍ
وَاللَّامُ لِلْمَلِكِ وَبَيْنَهُ وَفِي تَعْدِيَةِ أَنْفِ تَعْلِيلٍ قَتْلٍ
وَاللَّامُ لِلْمَلِكِ وَبَيْنَهُ وَفِي تَعْدِيَةِ أَنْفِ تَعْلِيلٍ قَتْلٍ

وَنَذَرَ قَتْلًا قَتْلًا قَتْلًا قَتْلًا قَتْلًا قَتْلًا قَتْلًا قَتْلًا

وَنَذَرَ قَتْلًا قَتْلًا قَتْلًا قَتْلًا قَتْلًا قَتْلًا قَتْلًا قَتْلًا
وَنَذَرَ قَتْلًا قَتْلًا قَتْلًا قَتْلًا قَتْلًا قَتْلًا قَتْلًا قَتْلًا
وَنَذَرَ قَتْلًا قَتْلًا قَتْلًا قَتْلًا قَتْلًا قَتْلًا قَتْلًا قَتْلًا

بِالْبَلَاءِ السَّعِيَّةِ وَعَدَّ عَوْفًا وَمِثْلُ مَعٍ وَعَنْ بَهَا نَطَقَ

بِالْبَلَاءِ السَّعِيَّةِ وَعَدَّ عَوْفًا وَمِثْلُ مَعٍ وَعَنْ بَهَا نَطَقَ
بِالْبَلَاءِ السَّعِيَّةِ وَعَدَّ عَوْفًا وَمِثْلُ مَعٍ وَعَنْ بَهَا نَطَقَ
بِالْبَلَاءِ السَّعِيَّةِ وَعَدَّ عَوْفًا وَمِثْلُ مَعٍ وَعَنْ بَهَا نَطَقَ

عَلَى الْأَسْطَعْلَاءِ وَمَعْنَى وَفِي بَعْنِ تَحَاوُرًا عَنِ مَن قَدَّ

عَلَى الْأَسْطَعْلَاءِ وَمَعْنَى وَفِي بَعْنِ تَحَاوُرًا عَنِ مَن قَدَّ
عَلَى الْأَسْطَعْلَاءِ وَمَعْنَى وَفِي بَعْنِ تَحَاوُرًا عَنِ مَن قَدَّ
عَلَى الْأَسْطَعْلَاءِ وَمَعْنَى وَفِي بَعْنِ تَحَاوُرًا عَنِ مَن قَدَّ

وَقَدْ جِي مَوْضِعَ بَعْدَ عَمَلٍ كَمَا عَلَى مَوْضِعَ عَنِ تَدَجُّعًا

وَقَدْ جِي مَوْضِعَ بَعْدَ عَمَلٍ كَمَا عَلَى مَوْضِعَ عَنِ تَدَجُّعًا
وَقَدْ جِي مَوْضِعَ بَعْدَ عَمَلٍ كَمَا عَلَى مَوْضِعَ عَنِ تَدَجُّعًا
وَقَدْ جِي مَوْضِعَ بَعْدَ عَمَلٍ كَمَا عَلَى مَوْضِعَ عَنِ تَدَجُّعًا

سَيِّدُ بَكَاةٍ وَبَهَا التَّعْلِيلُ قَتْلًا يَكُونُ قَتْلًا قَتْلًا قَتْلًا

سَيِّدُ بَكَاةٍ وَبَهَا التَّعْلِيلُ قَتْلًا يَكُونُ قَتْلًا قَتْلًا قَتْلًا
سَيِّدُ بَكَاةٍ وَبَهَا التَّعْلِيلُ قَتْلًا يَكُونُ قَتْلًا قَتْلًا قَتْلًا
سَيِّدُ بَكَاةٍ وَبَهَا التَّعْلِيلُ قَتْلًا يَكُونُ قَتْلًا قَتْلًا قَتْلًا

استعمل فعل مجزئ نائب فاعله واداء صورا كان واما حاله ان كان صورا كان
من جنسها واداء صورا كان واما حاله ان كان صورا كان
من جنسها واداء صورا كان واما حاله ان كان صورا كان

وَأَسْتَعْمِلُ اسْمًا وَكَذَلِكَ عَنْ وَشَاءَ مِنْ أَجْلِ ذَاكَ مَا مِنْ دَخْلَةٍ

استعمل فعل مجزئ نائب فاعله واداء صورا كان واما حاله ان كان صورا كان
من جنسها واداء صورا كان واما حاله ان كان صورا كان
من جنسها واداء صورا كان واما حاله ان كان صورا كان

وَأَنْ يَكُنْ فِي أَخِي فَكَيْفَ هَذَا فِي الْمَضْمُونِ مَعْنَى

فان يكون في اخي فكيف هذا في المضروب معني
فان يكون في اخي فكيف هذا في المضروب معني

وَيَعْدَمُ مِنْ وَعَنْ وَبَارِزٍ مَا لَمْ يَلْقَ عَنْ عَمَلٍ قَدْ عَلِمَ

يعدم فعل مجزئ نائب فاعله واداء صورا كان واما حاله ان كان صورا كان
من جنسها واداء صورا كان واما حاله ان كان صورا كان
من جنسها واداء صورا كان واما حاله ان كان صورا كان

وَيَزِيدُ بَعْدَ زَيْبٍ وَالْكَافُ فَكَيْفَ وَقَدْ يَكُنْ مَا وَجَّزَ لَمْ يَكُنْ

يزيد فعل مجزئ نائب فاعله واداء صورا كان واما حاله ان كان صورا كان
من جنسها واداء صورا كان واما حاله ان كان صورا كان
من جنسها واداء صورا كان واما حاله ان كان صورا كان

وَحُذِفَتْ رَبُّ فَحُزَّتْ بَعْدَ بَلِّ

وَالْفَاوِ بَعْدَ الْوَاوِ شَاعَ ذَا الْعَمَلِ

حذفت رب فحزت بعد بل والفاو بعد الواو شاع ذا العمل
حذفت رب فحزت بعد بل والفاو بعد الواو شاع ذا العمل

وَقَدْ جَرَّ لِيَوِي رَبِّ لِدَيِّ

حَذَفِ وَبَعْضُهُ بَرَأَى مُطَرِّدَا

قد جر ليوي رب لدي حذف وبعضه برأى مطرردا
قد جر ليوي رب لدي حذف وبعضه برأى مطرردا

فَوَيْلًا لِي الْأَعْرَابِ أَوْ تَنْوِنَا

فَمَا نَضِيفُ حَذَفِ كَطَوْرِ سِنَا

فويل لي الاعراب او تنونا فما نضيف حذف كطور سينا
فويل لي الاعراب او تنونا فما نضيف حذف كطور سينا

وَالثَّانِي اجْرُزُوا نَوَامِرَ أَوْ فِي نَا

لَمْ يَصِلْ إِلَى الْأَزْكَ وَالْأَمَّ خُذَا

والثاني اجرزوا نوامر او في نا لم يصل الى الازك والامم خذا
والثاني اجرزوا نوامر او في نا لم يصل الى الازك والامم خذا

لِمَا سَوَى ذَنْبِكَ وَاصْغُرْ وَلَا

أَوْ اعْظِ الْفَرِيقَ بِالَّذِي نَلَا

لما سوى ذنبك واصغر ولا او اعظ الفريق بالذي نلا
لما سوى ذنبك واصغر ولا او اعظ الفريق بالذي نلا

وَالرِّفْقُ أَضَافُ إِلَى الْجَمَلِ

افراد از و ما که از معنی کاذب
صفت جوانان و جوانان جاسد

وَابْنُ كَواعِبَ مَا كَذَّبَ جَرِيًّا

وَقَبْلَ فَعَامِ مَعْرَبٍ أَوْ قَبْلَ
أَعْرَبٍ وَمَنْ يَنْصَرِكْ فَسَوْفَ

والله

وَالرِّمُوا إِذَا اصْطَفَىٰ إِلَى

ولا تصف لمفرد معروف

وَأَنْ يَكُنْ شَرِّكَمَ أَوْ أَسَفِهُمَا

جُمْلُ الْأَفْعَالِ كَهَذَا إِذَا اغْتَبَلَا

تَفَرَّقَ اضْيَفَ كَلْنَا وَكَلَا

اَآوَا نَكْرَهْنَهَا فَاصْفُ

وتفريق الأجزاء واختصاصها بالعرف

وَمُطْلَقًا كَمَا بَيَّهَ كَلَامًا

[illegible][illegible]

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the historical account, mentioning various figures and events.

وتفريق الأجزاء واختصار العجز
موسومة أيا وبالعكس تصف

وَأَنْ يَكُنْ شَرِكًا أَوْ اسْتَفْهَامًا
مَوْطَأًا كَمَا بَيَّهَ كَلَامًا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript. The text is written in a cursive style and is partially obscured by the binding edge on the left.

وَمَالِي

وَمَجْنَفُ الثَّانِي وَبَقِيَ الْأَوَّلُ
لِشَرْطِ عَطْفٍ وَاضَافَةٍ إِلَى
مِثْلِ الَّذِي لَهُ أَضْفَتِ الْأَوَّلُ

شرط متعلق بمقتضى فاعله الواقف
مقتضى فاعله المتعلق بفاعل
لم متعلق بفاعل وهو الحق الاول مع العقل
والفعل والفاعل اصله الله تعالى والى الله المرجع

اِنْ كَانَ عَنْ مِصْرٍ بِمِغْرَلٍ

وَقَالِ اسْفِهَامُ وَخَرَفُنَا ۚ أَوَيْتُنَا أَوْجَاءَ صِفِّ وَمَسَدَا

وَقَدْ يَكُونُ نَعْتٌ مَحْدُوفٌ فِي سَمْعِ الْعَمَلِ الَّذِي وَصِفَ

وَأَنْ يَكُنْ صَلَافًا فَعَلِمْتُ
وَعَبْرَةً إِعْجَالَهُ قَدَارُ نَضَى

فَعَالٌ أَوْ مَفْعَالٌ أَوْ مَفْعُولٌ
فِي كَثْرَةِ عَنْ فَاعِلٍ يَدُ بَدَلِ

وَفِي فَعْلٍ قَلْبًا وَفَعَلٍ

وَمَا سِوَى الْمَرْفَعِ مَثَلُ جِبَلٍ فِي الْحُكْمِ وَالشَّرْطِ حَيْثُ مَا عَمِلَ

وَاضِبٌ بِذِكْرِ الْعَمَالِ نِيلُوا وَآءٌ وَهُوَ نَصَبٌ مِثْلُ سَوَاءٍ مُقْبَضٍ

وَأَجْرًا وَتَصُتَ تَابِعَ الَّذِي لَخَفَضَ كَمَنْعَ حَاهُ وَمَا لَمْ يَنْهَضْ

وكل قافر لاسم فاعل يعطي اسم مفعول بلا تفاضل

و جميع عمل جبريل است ارماع يصير اي اسف ١٢

فَوَيْفَعِلْ صَبَغَ لِلْفَعُولِ فِي مَعْنَى كُلِّ مَعْطَى كَيْفَا فَاكُنْفَى

معنى فاعل صباغ المفعول في معنى كل معطى كيفا فاكنفى

وَقَدْ يُضَافُ ذَا إِلَى اسْمٍ مَفْعٍ مَعْنَى كَيْفَى الْمَقَاصِدِ الْوَلَعِ

وقد يضاف ذا الى اسم مفع مفعلى كفى المقاصد الولع

فَعِلْ قِيَّاسُ مَصْدَرٍ مَعْنَى مَن ذِي ثَلَاثَةِ كَرَدَرَدَى

فعل قياس مصدر معنى من ذي ثلاثه كردد ردى

باب انك التصدير

وَفَعِلَ الْإِزْمُ بَابُهُ فَعَلَ كَفَرَّحَ وَجَوَى وَكَشَلَ

وفعل الازم بابه فاعل كفرح وجوى وكشل

وَفَعَلَ الْإِزْمُ مِثْلَ فَعَدَى كَمِثْلِ فَعُولٍ بِالْطَّرَادِ كَعَدَى

وفعل الازم مفعلى فاعلى كمثل فاعلى كمثل فاعلى

مَا لَمْ يَكُنْ مُسْتَوْجِبًا فَعَالَا أَفَعَلَا نَاغَا دِرَاوُفَعَالَا

ما لم يكن مستوجب فاعلا افعلانا غاديرا وفعالا

فَاوَلْ لِيذَى إِسْنَاعٍ كَابَا وَالثَّانِي لِلَّذِى إِفْضَا نَقْلًا

فاول لى ذى اسناع كابا والثانى للذى افضا نقلا

لِلْإِفْعَالِ أَوْ لِصَوِّطٍ وَشَمَلٍ سَبْرًا وَصَوِّطًا الْفَعِيلُ كَهَلْ

للىفعال او لىصوطين وشمل سبرا وصوطين الفعيل كهل

فَعُولٌ فَعَالَةٌ لِفَعْلًا كَسَهْلَ الْأَمْرِ وَزَيْدٌ جَوَى لَا

فعل فاعلة لىفعلا كسهل الامر وزيد جوى لا

وَمَا أَنَا خَالِفًا لِمَا مَضَى قَبَابَةُ النُّفْلِ كَسَخَطَ وَرَضَى

وما انا خالف لما مضى قبابه النفل كسخط ورضى

وَقَالَ نَاعِلٌ إِنَّ فَعْلَتَ بَعْضُ عَيْنٍ وَدَر فَعْلَ بَكْسَرِ عَيْنٍ وَدَر حَالِي كَر فَعْلَ غَيْرِ مَعْدِي بِأَشَدِّ قَلِيلٍ اسْتَحْوَاهُنْ فَبُورِضٍ
بَلْ كَر قِيَاسِي فَعْلَ بَكْسَرِ عَيْنٍ كَر غَيْرِ مَعْدِي لَيْسَتْ اِم نَاعِلٌ اَد فَعْلَ اسْتِ بَكْسَرِ عَيْنٍ وَافْعَلْ وَفَعْلَانِ وَآوَلْ
«اعراضی میباشد شد افتر فَعْلَ اسْتِ وَفَرَجَ فَرَجَ وَبَطَرَ فَرَجَ وَثَابَا در الوان وخلق میباشد شد
مختر واکدر و محمول و اعدود و ثالث در استقامت و حرارت باطن میباشد شد شمع فخر شمعان در روی فخر بیان
وَقَالَ نَاعِلٌ إِنَّ فَعْلَتَ بَعْضُ عَيْنٍ وَدَر فَعْلَ بَكْسَرِ عَيْنٍ وَدَر حَالِي كَر فَعْلَ غَيْرِ مَعْدِي بِأَشَدِّ قَلِيلٍ اسْتَحْوَاهُنْ فَبُورِضٍ
بَلْ كَر قِيَاسِي فَعْلَ بَكْسَرِ عَيْنٍ كَر غَيْرِ مَعْدِي لَيْسَتْ اِم نَاعِلٌ اَد فَعْلَ اسْتِ بَكْسَرِ عَيْنٍ وَافْعَلْ وَفَعْلَانِ وَآوَلْ
«اعراضی میباشد شد افتر فَعْلَ اسْتِ وَفَرَجَ فَرَجَ وَبَطَرَ فَرَجَ وَثَابَا در الوان وخلق میباشد شد
مختر واکدر و محمول و اعدود و ثالث در استقامت و حرارت باطن میباشد شد شمع فخر شمعان در روی فخر بیان

[illegible][illegible]

یعنی و فعل یفتح عین و فاعله یفتح عین یلیل است در فعل جزم عین سنن و یلیل فیه رجل و ده مند
بر آمد سماحا فوضی فوضی و ضب فوضب و فزرت الماء فزرت و کاهه استم غنیه بنو فز
سرای فاعله از فاعله مثل لسان فوطیب و شارب فوطیب و شارب فوطیب و عطف فوطیب
و چون میان اسم فاعلی از فعل شارب فوطیب میان اسم فاعلی فعل عطف فوطیب و عطف فوطیب
و فینه المضارع اسم فاعلی من یخبر ذی الشان کل مواهل

اسم فاعل پیدا است و زنی منصوب است بر ظرفیت خبر است و متعلق او کائنات است و محذوف است و جمع نیز می باشد
و ضم حذف است بر کس یعنی اسم فاعل از قبل غیر تارایا میباشد بر زن مضارع یعنی خبر و محذوف
و حرکات و مکنت او با کس ماقبل آخر مطلقا خواه مضارع ماقبل آخر و ماضی و بشرط یزصل
و با ضم نیم زاید و ضم نه در اول اسم فاعل مثل و اصل بضم می و کس صادره متعلق بضم می و کس (ام و صید از ام)

وَأَنْ فَحَنَّتْ مِنْهُ مَا كَانَ إِنْ كَسِرَ
صَارَ اسْمٌ مَفْعُولٌ كَمِثْلِ مَنْظَرٍ

وَفِي اسْمِ مَفْعُولِ الثَّلَاثِي إِطْرَدَ
نِينَ مَفْعُولِ كَانِ مِنْ وَضَعِ

وزن فاعلی اطرد است و کاست خرسینه اعداف بجذف بر صوف و من حرف جر و قصه فعل ماضی ای و ذلك وزن مفعول
آیت من قصه یقینه مطرد و قیاس است وزن مفعول در اسم مفعول از فعل ثلاثی و این پنج وزن مثل وزن مفعول است که است
انقصه وزن مقصور است و وزن مفعول است و چون بیان نمود قیاسی در اسم مفعول بیان میکند غیر قیاسی در اسم مفعول و این

فَنَابَغْلًا عِنْدَ ذَوْ قَعْبِلٍ
خَوْنَاتٍ أَوْ مَنَى كَحَبِلٍ

[illegible]

صِفَةُ امْرِئٍ مَحْسُودٍ جَرَّ فَانًا عَلِ

مَعْنَى بِهَا الْمَشَبَّهُ اسْمُ الْفَاعِلِ

بعضی این تفصیلات در بیان صفت مشبه با هم فاعل (در افاده حدیث و قیام و غیره) و آن صفت که شفق تر است از آنرا غیر قضی فاعل (م)
و مقصود از وصف حدیث است که صرف با درون افاده صیغ حدیث و لهذا نیاید آنرا از ظاهر درون ماضی و مستقبل بخیر اسم فاعل
و اسم مفعول را در افاده صیغ حدیث میکنند پس اصل وضع مثل فعل و لهذا باید ماضی و حال و استقبال را نیز و چون ممکن است حاضر صفت شد
نفاذ بخیر اسم فاعل (در افاده قیام) در و تحلیل است که این لیس یا شمر مقام را

وَصَوَّغَهَا مِنْ لَازِمِ بِحَاظِهِ

وَعَمَلُ اسْمِ الْفَاعِلِ الْمَعْدِي

الا انكم وجه نخب در هر دو مختلف است در هر دو
در حلقه نبتة نخب بنابر قسمة بمقدور است

وَسَيِّقُ مَا لَعَلَّ فِيهِ مَحْنٌ

وینق ایاکس در او را که
بیک صفت شده است
در صفت فاعل است
وینق ایاکس در او را که

فصل در بیان احوال و عیال و رفاه و فقر و غنی و بیچارگی و ...

بِهَامُضًا أَوْ مُجَرَّدًا وَ

۹۰۷
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى بن جعفر عليه السلام

وَمِنْ أَصْنَفٍ لِّتَالِيهَا وَمَا

Handwritten text in a cursive script, likely a signature or a name, appearing as a watermark or bleed-through from the reverse side of the page.

بِأَفْعَلٍ أَنْطَقَ بَعْدَ مَا نَحْيَا

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

فَلْيُوا فَعْلًا انْصَبَ كَمْ

1992

وَحَدَّثَنَا مَا مِنْ نَعْمٍ اسْتَبْرَأَ

[illegible]

فَقِيْ كُلِّ الْفِعْلَيْنِ فِدَمًا لِّمَا

و انهم لم يمتنعوا من ان يعرفوا في ارض فلسطين

او به خلیفین او کلام اعلیٰ
فرمود بفرستی و اسم این

از افضلی مکتبه صادر و

و با او از آن تصویر و آن را به دست

و غیر سنه مت نزد اربع کیست

و قول حق و اصدق پس این

مثل خلیفینا اور عارفی حسینا و
مثل غیر ہما در اعتراف و در قرآن

وَجَمْعُ ثَمِينٍ وَفَاعِلٌ ظَهَرَ فِيهِ خِلَافٌ عَنْهُمْ قَدْ اشْتَهَرَا
 فِي خَوَلَعْنَمَ مَا يَهْوِلُ الْفَاضِلُ
 وَمُعْتَمِرٌ وَمُفِلٌ فَا عَلَيْهِ

وَبَذَرَ الْخَصُوصَ بَعْدَ مُبْتَدَأٍ
 أَوْجَرَ اسْمٌ لَيْسَ يَبْدُو أَبَدًا

وَأَنْ يَهْدَمَ مُشْعِرُهُ كَمَا
 كَالْعِلْمِ لَعْنَةُ الْمُفْتَنِيِّ وَالْمُفْتَنَى

وَأَجْعَلْ كَيْسَ سَاءَ وَاجْعَلْ
 وَهَلْ مِنْ رِيٍّ تَلَمَّزَ كَيْسَ سَجَلًا

وَمِثْلُ نَعْمَ جَدِّ الْفَاعِلِ ذَا
 فَلَنْ تَرِدَ نَهْجًا لَحَبًا

وَأَوَّلُ ذَا الْخَصُوصِ أَمَّا كَانَ لَا
 تَعْدِلُ بِنَاهُ بِنَاهِي التَّلَا

وَمَا سَوَى ذَا رَفْعٍ حَبَّ أَوْجَرَ
 بَابُ أَفْعَالِ التَّفْضِيلِ

وَمَا يَرَى إِلَى تَعَجُّبٍ وَصَلَن
 لِمَا نَعَى إِلَى التَّفْضِيلِ مِلَن

وَأَعْلَ الْفَضْلِ ضِدُّ أَبَدًا تَقْدِيرًا لَفْظًا بِمِنْ أَوْ جَرِّدَاهُ

وَأَنْ لِّمَنكُم مِّنْكُمْ رِّضْفٌ أَوْ جَرَا
الْزِمَ نَفَكَرَ وَأَنْ يُّوحَدَّ

وَنَلَّوْا لَيُّقًا وَمَا لِعَرَفٍ

هَذَا إِذَا تَوَيْتَ مِنْ دَانَ ٥٥

وَاِنْ تَكُنْ يَسْتُلُوْ مِنْ مَّسْطَقِيْهَا

مَنْ آتَى خَيْرًا فَلَهُ أَجْرٌ

وَرَفَعَهُ اِذَا هِيَ نَذْرَتِي عَافٍ فَعَلَا فَكَيْسَ اَتَيْتُ

كُنْ قَوِيًّا فِي النَّاسِ مُزِدِّقِي ۖ وَلَا يَدِ الْفَضْلِ مِنَ الصَّدِّ

يَسْمَعُ فِي الْأَعْرَابِ الْأَسْمَاءَ الْأُولَى

فَالْتَقَى تَابِعٌ مِنْهُمْ مَا سَبَقَ
يُوسُفَ وَأَوْسَمَ مَا بِهِ اَعْلَقُوا

باب النعت في التوابع

نسطر مع جمل من قولهم لا تفرحوا به
نسطر مع جمل من قولهم لا تفرحوا به
نسطر مع جمل من قولهم لا تفرحوا به
نسطر مع جمل من قولهم لا تفرحوا به
نسطر مع جمل من قولهم لا تفرحوا به
نسطر مع جمل من قولهم لا تفرحوا به
نسطر مع جمل من قولهم لا تفرحوا به
نسطر مع جمل من قولهم لا تفرحوا به
نسطر مع جمل من قولهم لا تفرحوا به
نسطر مع جمل من قولهم لا تفرحوا به

فَلْيُعْطِ الْغُرَبَاءُ وَالتَّيْسُ
لِيَأْتِلَا كَمَا أَمَرَ يَقُومُ كَمَا
سَوَاهَا كَمَا الْفِعْلُ فَافْعُلَا
وَهُوَ كَذَا التَّوْحِيدُ وَالتَّذَكُّرُ

وَلَعَنَ مِثْلَيْنِ كَصَبٍ وَذِي
وَشَبَّهَ كَذَا وَذِي الْمُنْتَسِبِ
وَنَعُوا بِحُلَّةٍ مُنْكَرًا فَاعْطِبْ مَا الْخَطْبُ جَمًّا

وَأَمْنَعُ هُنَا الْإِقْبَاعَ ذَاتِ الْهَبِ
وَإِنْ أَنْتَ فَالْقَوْلُ الضَّمِيرُ يُصَبُّ

وَأَمْنَعُ هُنَا الْإِقْبَاعَ ذَاتِ الْهَبِ
وَإِنْ أَنْتَ فَالْقَوْلُ الضَّمِيرُ يُصَبُّ

وَأَمْنَعُ هُنَا الْإِقْبَاعَ ذَاتِ الْهَبِ
وَإِنْ أَنْتَ فَالْقَوْلُ الضَّمِيرُ يُصَبُّ

وَأَمْنَعُ هُنَا الْإِقْبَاعَ ذَاتِ الْهَبِ
وَإِنْ أَنْتَ فَالْقَوْلُ الضَّمِيرُ يُصَبُّ

نسطر مع جمل من قولهم لا تفرحوا به
نسطر مع جمل من قولهم لا تفرحوا به
نسطر مع جمل من قولهم لا تفرحوا به
نسطر مع جمل من قولهم لا تفرحوا به
نسطر مع جمل من قولهم لا تفرحوا به
نسطر مع جمل من قولهم لا تفرحوا به
نسطر مع جمل من قولهم لا تفرحوا به
نسطر مع جمل من قولهم لا تفرحوا به
نسطر مع جمل من قولهم لا تفرحوا به
نسطر مع جمل من قولهم لا تفرحوا به

وَنَعُوا بِمَصْدَرٍ كَثِيرًا
فَالْيَزْمُ الْإِفْرَادُ وَالتَّذَكُّرُ
وَعَنْ غَيْرٍ وَاحِدٍ إِذَا اخْتَلَفَ
فَعَاطِفًا وَفَعْلًا إِذَا اشْتَفَ

وَعَنْ مَفْعُولِي وَحْدَتِي مَعًا
وَعَلَّ ابْنُ يَغْيَرٍ اسْمًا
وَأَنْ نَعُوطُ كَثَرَتْ وَقَدْ نَلَتْ

وَأَمْنَعُ هُنَا الْإِقْبَاعَ ذَاتِ الْهَبِ
وَإِنْ أَنْتَ فَالْقَوْلُ الضَّمِيرُ يُصَبُّ

وَأَمْنَعُ هُنَا الْإِقْبَاعَ ذَاتِ الْهَبِ
وَإِنْ أَنْتَ فَالْقَوْلُ الضَّمِيرُ يُصَبُّ

وَأَمْنَعُ هُنَا الْإِقْبَاعَ ذَاتِ الْهَبِ
وَإِنْ أَنْتَ فَالْقَوْلُ الضَّمِيرُ يُصَبُّ

وَأَمْنَعُ هُنَا الْإِقْبَاعَ ذَاتِ الْهَبِ
وَإِنْ أَنْتَ فَالْقَوْلُ الضَّمِيرُ يُصَبُّ

وإنما منع من جعل القدم احتمال إرادة ما تعنى القدم وادرجوه كلفكم مثلاً رفع إبعث حتى لا تروا بغيره أو جابياً
كأنه مخبري تروى بحسب مقتضى كلفكم من غير أن يكون كلفاً رابحاً زيدا لكلمة أخرى أو بغيره متلفاً بكون
والمعنى يروى وروى حتى يترجم في قوله يروى ما يروى

وَأَرْفَعْ أَوْ أَنْصِبْ أَنْ قَطَعْتَ ضَرْكاً مَبْدَأً أَوْ نَاصِبًا لَنْ يَطْرَأَ لَهُ

وَمَا مِنْ الْمَنْعُوتِ وَالْمَنْعِ عَقْلًا بِحُزْنٍ حَذَفَ وَفِي الْمَنْعِ يَقِلُّ

بَابُ التَّوَكُّدِ بِالْفَتْحِ أَوْ بِالْعَيْنِ الْأَسْمَاءُ كَمَا مَعَ ضَمِّ طَائِفَةِ الْمُؤَكَّدَةِ هـ

وَأَجْمَعُهَا يَفْعَلُ أَنْ يَنْبَغِيَ مَا لَيْسَ وَاحِدًا لَنْ مَبْعَاثَ

وَكَلَّا إِذَا كَرِهَ فِي الشُّمُولِ وَكَلَّا كَلَّمَا جَمِيعًا بِالضَّمِّ مُوَصَّلًا

والضمير في قوله كلفكم مثلاً رفع إبعث حتى لا تروا بغيره أو جابياً كأنه مخبري تروى بحسب مقتضى كلفكم من غير أن يكون كلفاً رابحاً زيدا لكلمة أخرى أو بغيره متلفاً بكون والمعنى يروى وروى حتى يترجم في قوله يروى ما يروى

وَأَسْتَعْمَلُوا أَيْضًا كُلَّ فَاعِلٍ مِنْ تَمَّ فِي التَّوَكُّدِ مِثْلَ الْفَاعِلِ

وَبَعْدَ كُلِّ كَدٍّ أَوْ بِأَجْمَعًا جَمْعًا أَجْمَعِينَ تَمَّ جَمْعًا هـ

وَدُونَ كُلِّ فَذِي أَجْمَعَ جَمْعًا أَجْمَعُونَ تَمَّ جَمْعًا هـ

وَأَنْ يَفْعَلَ تَوَكُّدٌ مَنكُورٌ مَبْلٌ وَعَنْ نَحْوِ الْبَصْرِ الْمَنْعِ مِثْلُ

وَأَعْنِ يَكِلُنَا فِي مَشْيٍ وَكَلَّا عَنْ وَزْنٍ فَعَلَامَ وَوَزْنٍ أَفْعَلًا

والضمير في قوله كلفكم مثلاً رفع إبعث حتى لا تروا بغيره أو جابياً كأنه مخبري تروى بحسب مقتضى كلفكم من غير أن يكون كلفاً رابحاً زيدا لكلمة أخرى أو بغيره متلفاً بكون والمعنى يروى وروى حتى يترجم في قوله يروى ما يروى

والضمير في قوله كلفكم مثلاً رفع إبعث حتى لا تروا بغيره أو جابياً كأنه مخبري تروى بحسب مقتضى كلفكم من غير أن يكون كلفاً رابحاً زيدا لكلمة أخرى أو بغيره متلفاً بكون والمعنى يروى وروى حتى يترجم في قوله يروى ما يروى

والضمير في قوله كلفكم مثلاً رفع إبعث حتى لا تروا بغيره أو جابياً كأنه مخبري تروى بحسب مقتضى كلفكم من غير أن يكون كلفاً رابحاً زيدا لكلمة أخرى أو بغيره متلفاً بكون والمعنى يروى وروى حتى يترجم في قوله يروى ما يروى

والضمير في قوله كلفكم مثلاً رفع إبعث حتى لا تروا بغيره أو جابياً كأنه مخبري تروى بحسب مقتضى كلفكم من غير أن يكون كلفاً رابحاً زيدا لكلمة أخرى أو بغيره متلفاً بكون والمعنى يروى وروى حتى يترجم في قوله يروى ما يروى

والضمير في قوله كلفكم مثلاً رفع إبعث حتى لا تروا بغيره أو جابياً كأنه مخبري تروى بحسب مقتضى كلفكم من غير أن يكون كلفاً رابحاً زيدا لكلمة أخرى أو بغيره متلفاً بكون والمعنى يروى وروى حتى يترجم في قوله يروى ما يروى

وَصَاحِبِ الْبَيْتِ يَرْبُ فِي غَيْرِهِ يَا غُلَامُ بَعْمَا

وَفِي بُرْجٍ ثَابِعٍ الْبَكْرِ

باب عطف التثنية

قَالَ عَطَفُ مَوْلَانَا يَا وَدَّيْتُمْ فَاحْتِامُ أَوْ كُنْتُمْ صِدْقُ وَدَّيْتُمْ

وَأَتَيْتُ لَقْظًا فَحَسِبَ بَرُّوهُ
فَأَعْطَفُوا وَإِلَّا حَقًّا أَوْ سَائِلًا

وَأَخْصَصْ بِهَا عَطْفَ الَّذِي لَا تُغْنِي عَنْهُ مَبْرُوءُهُ كَمَا صُفِّقَ هَذَا وَانْزِعْ

وَالْفَاءُ لِلتَّرْتِيبِ بِاتِّصَالٍ ۝ وَشَمٌّ لِلتَّرْتِيبِ بِانْفِصَالٍ ۝

وَأَخْضَضَ بِقَاءِ عَطْفِ مَا لَيْسَ عَلَيْهِ ^{عامة} عَلَى الَّذِي اسْتَقَرَّ أَنَّهُ الْعِلْدُ ^{عموم}

يَعْصِيَانِي أَغْطِفُ عَلَى كُلِّ وَلَا يَكُونُ الْأَغَايَةِ الَّذِي تَكُلُّ

وَأَمَّا بِهَا فَغِطْ أَثَرَهُ مِنَ الشَّيْءِ ۖ وَهَزْزَهُ عَنْ لَفْظِ آيِ مُغْنِيَةٍ ۖ

وَمَا حَذَفْتُ الْهَمْزَ إِنْ كَانَ خَفَا الْمَعْنَى بِحَذْفِهَا مِنْ
عَمَلِ الْوَجْهِ وَحَرِّمُوا أَنْ تَنْسَبُوا إِلَيْهِمْ مَا لَمْ يَنْسَبُوا إِلَيْكُمْ وَتَنْسَبُوا إِلَيْكُمْ مَا لَمْ يَنْسَبُوا إِلَيْكُمْ

وَمَا حَذَفْتُ الْهَمْزَ إِنْ كَانَ خَفَا الْمَعْنَى بِحَذْفِهَا مِنْ

بِإِنْشِطَاعٍ وَمَعْنَى بِلَوْفَتْ إِنْ تَكُنْ مَقْدَرَتْ بِهَ خَلَتْ

وَمَا كَرِهَ أَنْ يَنْشِطَعَ وَبِإِنْشِطَاعٍ أَيْ بِإِنْشِطَاعِ الْهَمْزِ وَبِإِنْشِطَاعِ الْهَمْزِ وَبِإِنْشِطَاعِ الْهَمْزِ

خَيْرُ أَيْ قَسَمْتُ بِأَوَابِهِمْ وَأَشْكُ وَأَضْرَابُهَا أَيْ

أَوَابُهُمْ خَيْرُ سَبَابَةٍ مِنْ حَذْفِ الْهَمْزِ وَبِإِنْشِطَاعِ الْهَمْزِ وَبِإِنْشِطَاعِ الْهَمْزِ

وَمَا عَاقِبَتِ الْوَاوُ إِذَا كُنْ يَلْفُ ذُو النُّطْقِ لِلْبَشْرِ مَقْدَرًا

بِإِنْشِطَاعِ الْهَمْزِ وَبِإِنْشِطَاعِ الْهَمْزِ وَبِإِنْشِطَاعِ الْهَمْزِ

وَمِثْلُ أَوْ فِي الْقَصْدِ أَيْ الثَّانِيَةِ فِي إِمَّا ذِي وَإِمَّا الثَّانِيَةِ

أَيْ ثَانِيَةِ الْهَمْزِ وَبِإِنْشِطَاعِ الْهَمْزِ وَبِإِنْشِطَاعِ الْهَمْزِ

وَمَا حَذَفْتُ الْهَمْزَ إِنْ كَانَ خَفَا الْمَعْنَى بِحَذْفِهَا مِنْ

وَأَوَّلُ لَكِنْ نَفِيًّا أَوْ نَفِيًّا وَلَا نَدَاءً أَوْ أَمْرًا أَوْ أَثْنًا تَسْلَا

دَرْجَتُهُ وَنَفِيًّا أَيْ نَفِيًّا مِنْ الْمَعْنَى وَبِإِنْشِطَاعِ الْهَمْزِ وَبِإِنْشِطَاعِ الْهَمْزِ

وَبَلْ كَلَكِنْ بَعْدَ مَصْنُوعٍ يَهْلَا كَلِمَةُ الْكُنْ فِي مَرْبَعٍ بَلْ يَهْلَا

بَلْ يَهْلَا أَيْ بَلْ يَهْلَا مِنْ الْمَعْنَى وَبِإِنْشِطَاعِ الْهَمْزِ وَبِإِنْشِطَاعِ الْهَمْزِ

وَأَنْقُلْ بِمَا لِلثَّانِ حُكْمُ الْأَوَّلِ فِي الْخَبَرِ الْمُنْتَبِثِ وَالْأَمْرِ الْحَالِي

أَيْ فِي الْخَبَرِ الْمُنْتَبِثِ وَالْأَمْرِ الْحَالِي وَبِإِنْشِطَاعِ الْهَمْزِ وَبِإِنْشِطَاعِ الْهَمْزِ

وَأَنْ عَلَى ضَمِيرٍ رَفْعٍ مُتَّصِلٍ عَطَفَتْ قَافِلٌ بِالضَمِيرِ الْمُتَّصِلِ

أَيْ بِالضَمِيرِ الْمُتَّصِلِ وَبِإِنْشِطَاعِ الْهَمْزِ وَبِإِنْشِطَاعِ الْهَمْزِ

أَوْ قَافِلٌ مَا وَفِي الْقَصْدِ أَيْ الثَّانِيَةِ فِي إِمَّا ذِي وَإِمَّا الثَّانِيَةِ

أَيْ ثَانِيَةِ الْهَمْزِ وَبِإِنْشِطَاعِ الْهَمْزِ وَبِإِنْشِطَاعِ الْهَمْزِ

بدانکه بصدق ازان بقی است و بقی مقرر شد و بدین
معنی که رابع و اوان عطف نسبی با الظلام که با مثل
مقرر است پس معلوم شد رابع نیز نیز در رابع

وہاں سے لے کر

[illegible]

قسم اول اجدد الخوف مؤنه بدل کسی را بدعا بیک را که بزرگتر از فعل غرض او و بار ابدی بشرط که افع

فَجَعَلَهُ مِنْهُ رَفَعَاغِيرَ الْيَا **وَالْوَاوِيَاءُ كَأَسْعِيَتِ سَعْيَا**

وَاحْدِفُهُ مِنْ رَافِعِ هَائِيْنِ **وَاوِيَا شَكْلُ حَائِيْسٍ قَفٍ**

خَوَاشِيْنِ يَاهِنْدُ بِالْكَسْرِ وَيَا **قَوْمِ اخْشَوْنَ وَاضْمُ وَقَسْ سَوِيَا**

وَلَمْ تَقْعْ خَفِيْفَةً بَعْدَ الْاَلِفِ **لَكِنْ ثَقِيْلَةً وَكَسْرُهَا الْفَتْ**

وَالْعَاَزِدُ قَبْلَهَا مُوَضَّدًا **فَعَلًا اِلَى نُونِ الْاَنَاثِ اُسْدًا**

واحد فاعله من رافع هائين واو ويا شاكل حائيس قف
واحد فاعله من رافع هائين واو ويا شاكل حائيس قف
واحد فاعله من رافع هائين واو ويا شاكل حائيس قف

وَاحْدِفْ خَفِيْفَةً لِسَاكِنْ رَدِفٍ **وَبَعْدَ غَيْرِ فَتْحَةٍ اِذَا تَقَفَّ**

واحد فاعله من رافع هائين واو ويا شاكل حائيس قف
واحد فاعله من رافع هائين واو ويا شاكل حائيس قف
واحد فاعله من رافع هائين واو ويا شاكل حائيس قف

وَارْدُ نَزْدًا اَحْدَفَهَا فِي الْوَقْفِ **مِنْ اَجْلِهَا فِي الْوَصْلِ كَانَ عِدًا**

وَابَدَلْنَاهَا بَعْدَ فَتْحِ الْاَلِفِ **وَقَفًا كَمَا تَقُولُ فِي قَفْنٍ قَفًا**

الْقَرْفُ تَنْوِيْنٌ اَنْ مَبِيْتًا **مَعْنَى بِهِ يَكُوْنُ اِلَّا نَسْمُ امْكَنًا**

الْقَرْفُ تَنْوِيْنٌ اَنْ مَبِيْتًا
الْقَرْفُ تَنْوِيْنٌ اَنْ مَبِيْتًا
الْقَرْفُ تَنْوِيْنٌ اَنْ مَبِيْتًا

صَرْفُ الَّذِي حَوَاهِ جَيْتُ مَاوِعٍ **صَرْفُ الَّذِي حَوَاهِ جَيْتُ مَاوِعٍ**

صَرْفُ الَّذِي حَوَاهِ جَيْتُ مَاوِعٍ
صَرْفُ الَّذِي حَوَاهِ جَيْتُ مَاوِعٍ
صَرْفُ الَّذِي حَوَاهِ جَيْتُ مَاوِعٍ

واحد فاعله من رافع هائين واو ويا شاكل حائيس قف
واحد فاعله من رافع هائين واو ويا شاكل حائيس قف
واحد فاعله من رافع هائين واو ويا شاكل حائيس قف

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

[illegible][illegible]

وَالْعَدْلُ وَالتَّعَرُّفُ مَا يَنْعَاجُ إِذَا بَرَّ التَّعْيِينَ قَصْدًا يُعْتَبَرُ

وَأَنَّ عَلَى الْكُفْرِ نَعَالٌ عِلْمًا مَوْتًا وَهُوَ نَظِيرُ جُشْمَانٍ

عِنْدَ قِيَمٍ قَاصِرَةٍ مَا نَكْرًا مِنْ كُلِّ مَا التَّعَرُّفُ فِيهِ أَثَرُ الْإِلَهِيَّةِ

وَمَا يَكُونُ مِنْهُ مَقْصُوفًا

إِعْرَابُهُ نَعَجَ جَوَابٍ يَفْتَنِي

وَلَا ضَيْطَارًا أَوْ تَنَاسُفًا ذَوَالْمَنْعِ وَالْمَصْرُوفُ قَدْ لَا يَنْفَرُ

وَالْعَدْلُ وَالتَّعَرُّفُ مَا يَنْعَاجُ إِذَا بَرَّ التَّعْيِينَ قَصْدًا يُعْتَبَرُ

اعراب الفعل

إِذْ فَعَّ مُنَادٍ عَلَا إِذْ تَجَرَّدَ مِنْ نَاصِبٍ وَجَانٍ كَيْسَعَدَ

وَلَبَّنَ أَنْصِبُهُ وَكَانَ كَلَابَاتٌ لَا بَعْدَ عِلْمٍ وَالتِّي مِنْ بَعْدِ طَرْدٍ

فَانْصَبَ بِهَا وَالرَّقْعَ صَحَّحَ وَاعْتَقَدَ تَخَفِيفًا مِنْ أَنْ وَهُوَ يَطْرِدُ

وَبَعْضُهُمْ أَهْلُ أَنْ حَمَلًا عَلَا مَا اخْتَلَفَتْ أَسْتَحَقَّتْ عَمَلًا

وَنَصَبُوا يَازِينَ الْمُسْتَقْبَلَا إِنْ صَدَرَتْ وَالْفِعْلُ بَعْدَ مُوَصَّلًا

وَالْعَدْلُ وَالتَّعَرُّفُ مَا يَنْعَاجُ إِذَا بَرَّ التَّعْيِينَ قَصْدًا يُعْتَبَرُ

وَالْعَدْلُ وَالتَّعَرُّفُ مَا يَنْعَاجُ إِذَا بَرَّ التَّعْيِينَ قَصْدًا يُعْتَبَرُ

وَالْعَدْلُ وَالتَّعَرُّفُ مَا يَنْعَاجُ إِذَا بَرَّ التَّعْيِينَ قَصْدًا يُعْتَبَرُ

وَالْآخِرُ أَن كَانَ يَغْيِرُ نَعْلَ فَلَا تَنْصِبُ جَوَابَهُ وَجَزَمَهُ أَقْبَلَهُ

والأحرار إن كان يعبر الفعل
أمره كانه بوده بغير فعل پس مضرب مدح جواب امر او قبل کن جزم او را بداند اگر امره كانه بدو اولی علیه بغير مضرب
افعل و نحو او بر مثل الامر مدولون علیه باسم فعل یا بلغه خبره یا جازیت مضرب مضارع بعد از ان كانه رفع اول الامر كانه
مثل منه فانضم اليك بضم نون وحصلك الحديث فقام الناس بفتح نيم اما كانه فاقطع لحد فعله جزم وميما كانه مثل
منه احسن اليك عن نون وحصلك الحديث بفتح نيم الناس بجزم ميم مراد

وَالْفِعْلُ بَعْدَ الْفَائِي الرَّجَائِضُ : كَنَصَبَ مَالِي التَّمَنَّى مَنَسِبٌ

فعل مضارع میانه در جاعا کوف که آن فعل بعد از فای مجزوم مضروب بودن فعل که مضروب است یعنی بعد از فای
بد اگر مضروب بودن فعل واقع در جواب رجا بعد از نذر ذهب کو فین و مختار مصطف است گفتار فای الف
الاصحاب اصحاب القوافی الفع مضرب اطوع در قوافی فاعلم

وَأَنَّ عَلَى اسْمِ خَالِصٍ فِعْلٌ عَطْفٌ ۝ يَنْصِبُهُ أَنْ ثَابِتًا أَوْ مُنْخَفِفٌ ۝

اگر مطلق کرده شود فاعل اسم خالی منصب بعد از فعل را آن در حالت نبوت و حذف کقول الشاعر للبيح عباد
 أعتدوا من الكيس النقيون منصب تقر بعد از اوان فاعل را آن محذوفه از جمله اگر محطوف علیه اسم خالی است و ان المي
 و محذوفه بعد از ما كان ليشبه ان يكلم الله الاوصيا و من و ان جواب او يريه من رسول الله منصب بر سمل جواز او عاطفه بان
 و محطوف علیه اسم مرفوع است که آن در جواب است و محذوف در حال بعد از سار جوف مطلقه و اگر اسم غیر خالی محذوف باشد
 یعنی محطوف دبا و مع فعل بر جا نبینت منصب فعل محطوف بر آن اسم مثل الطائر فيعقب زيد الزبابة و جبت
 رفيع معقب زيدا و مع فعل بر جا نبینت منصب فعل محطوف بر آن اسم در موضع فعل و انفع فاعله و انفع الزبابة
 و معقب زيدا و مع فعل بر جا نبینت منصب فعل محطوف بر آن اسم در موضع فعل و انفع فاعله و انفع الزبابة

وَشَدَّ حَذْفُ اَنْ وَنَصَبَ فِي سَوِيٍّ مَّا مَرَّ فَاَقْبَلَ مِنْهُ مَا عَدَلَ رَوَى

[illegible]

بلاؤهم طلياً ضع جزمنا في الفعل هكذا لم وأما

[illegible]

مجلس
العلم
الاسلام
الاسلام

وَاجْنِمُ بَيْنَ وَمَنْ وَمَاوَهُمَا ۝ اَيُّ مِثْلِ اَيَّانَ اَيْنَ اِذَا مَا

وَحَيْثُمَا أَتَى وَحَرْفٌ إِذَا كَانَ وَبَاقِي الْأَدْوَابِ اسْمًا

عقل و تفحص و تفحص و تفحص
عقل و تفحص و تفحص و تفحص
عقل و تفحص و تفحص و تفحص
عقل و تفحص و تفحص و تفحص

فَعَلَيْنِ يَقْتَضِينَ شَرْطُ قَدَمَا ۖ يَتَلَوُ الْجَزَاءُ وَجَوَابًا وَسِيمًا ۖ

و اوست شرحها را مندرج کرده از آن تا آن مقتضی به دو جلد را یک از این دو جلد مقدم است و مستحق است در جلد اول
در فقهیه و بعد از اصل در جلد ثانیه است که آن نیز متعلق به دو جلد است که اسمی به

مَنْ رَفَعَهُ مَلَكٌ مِنْ الْمَلَائِكَةِ أَوْ
مَلَائِكَةٌ قَالَتْ بَارِكْ فِيكَ يَا مُحَمَّدٌ
وَمَقُولُ أَوَّلِ آيَةِ الْقُرْآنِ
الْيَا مُحَمَّدُ يَا نَبِيَّ

مَا يَشِئْنَ أَوْ مُضَارِعَيْنِ ۖ تُلْفِيهِمَا أَوْ تَخَالِفِيْنِ ۖ

[illegible]

وَرَفَعَهُ بَعْدَ مُضَارِعٍ وَهْنٍ

[illegible]

خود داده از زبان از جن جمله رعبه بلو در آن جمله مقدم بنما آنکه صحیح میز صبا غنت صلح از آن فعل
از برای ال مثل صبا غنت واق از روفی مثلا هکاه صبا غی که خبر دخی از اسم کریم بالغ لام در روفی این
البطل میگوید الواق البطل الله بن اخبار رتوان غود بالغ ولام از اسم که در جمله اسمیه احد مثل
زید که در زید نام احد و هجین اخبار رتوان غود از اسم که در جمله فعلیه غیر منفرضه مثل از اجل
در ضم از اجل خلافت الله که اخبار با و از اسم که در جمله اسمیه وقع بنی میثوان غود

Handwritten manuscript page from the 'Mushaf' section, featuring dense Arabic script in Maghrebi style.

[illegible]

وذكره خبر في السنة متعلق بجزء وجزء فعل امر والميم مفعول اجزى جمعا حال ازميز بافظ متعلق بجمعا قلته
مضاف اليه في الاكثر متعلق بقلته يعني كبرتوا ثلثة ما عرفت باد رهنه من معدودى كه احاد او مذكورين
از ايام سكه و من بعد در مؤنث نحو عدى ثلثة رجال و اربع نسوة و عشق رجال و عشق نسوة و غير
هذه احاد معدودين

[illegible]

اضافه کن مائه و الف را بمن دو لفظ مائه قليلا جمع اضاعه شده بد اكم مائه و الف از اعداد مضاعف بغير اند و غير
ايشان هم مضاعف است نحو عصف مائه رجل و الف درهم و هم چنين است تقييده اينان بخودشان و ديگر الفاظ
درهم و اضافت شده لفظ مائه قليلا مثل قوله و لستواي كهفهم ثلث مائه ستميه باضافه مائه بسفهم در فاعله
احد مضاعف از مائه و الف را بمن دو لفظ مائه قليلا جمع اضاعه شده بد اكم مائه و الف از اعداد مضاعف بغير اند و غير
ايشان هم مضاعف است نحو عصف مائه رجل و الف درهم و هم چنين است تقييده اينان بخودشان و ديگر الفاظ
درهم و اضافت شده لفظ مائه قليلا مثل قوله و لستواي كهفهم ثلث مائه ستميه باضافه مائه بسفهم در فاعله

و در این احدا و دوصل کن اودا بعشر در حالیکه ترکیب کننده باشد احد را با عشر و در حالیکه قاصد باشد معده
و یکم نه تا نهم احدی عشر بسکون مین و منقوت در شش کسر از قبیله فیم در مؤنث و یکی با غیر احد و او
از اسقاط از عشر مد مذکور انباشتی در مؤنث و از برای ثلثه و ستم و ما یمن که آن را هم دخیره و
و غایبه اگر ترکیب کرده شوند با عشر ثابت است حکم که مقدم شده بعد از این چند بیت بیان اولاد هر یک
بس ترکیب کرده میشود عشر مع مادرها و احد باین نحو اصله عشر اثنی عشر ثلثه عشر اربعه عشر تار
با نهایت تأخر جز او را از ثلثه تا ستم در مؤنث و اسقاط طبع از حد زنا و او صدی عشر و از ثلثه تا ستم

در جدول اول در جدول دوم و جدول سوم
و در جدول اول در جدول دوم و جدول سوم
و در جدول اول در جدول دوم و جدول سوم

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

Handwritten text at the top of the page, partially cut off, appears to be in Urdu or Persian script.

هرگاه اضافه کرده شود عدد مرتب باقی میماند بنا بر این و غیره جزو دوم گاه معجزه
بدانکه مذهب بصیرت اینست که هرگاه اضافه شود عدد مرتب بغیر مرتب جزو آن باقیست بنا بر این
و بعضی را مذهب اینست که جزو اول باقیست بنا بر این و جزو ثانی معربست پس میگویند بر مذهب
بصیرتین هفده ختمه عشر که و اینست ختمه عشر که و مدت پنجاه و یک روز و یک شب
بر مذهب آن بعضی هفده ختمه عشر که و پنج جزو اول و رفع ثانی و رایت هفده عشر که پنج
و عصب ثانی و مدت پنجاه و یک روز و یک شب

فصل في معرفة ما هو المفعول في الجملة من غير ان يكون له نائب فاعل
 في الجملة من غير ان يكون له نائب فاعل في الجملة من غير ان يكون له نائب فاعل

والتأنيث

وَيُعَفِّفُ التَّقْدِيرُ بِالْقَهْمِ ۝ وَنَحْوُهُ كَالَّذِي فِي التَّصْغِيرِ ۝

وَلَا تَكُنْ فَارِقَةً فَعُولًا ۝ أَضَلَّ وَلَا الْمَفْعَالُ وَالْمَفْعِلَةُ
وَمِنْ فَعِيلٍ كَقَتِلَ إِنْ تَبَيَّحَ ۝ مَوْصُوفَةٌ غَالِبًا الثَّامِنَةُ
وَمِنْ فَعِيلٍ كَقَتِلَ إِنْ تَبَيَّحَ ۝ مَوْصُوفَةٌ غَالِبًا الثَّامِنَةُ

وَأَلْفُ التَّائِيَةِ ذَاتُ قَصْرٍ ۖ وَذَاتُ مَدٍّ خَوَّانَتِي الْعَبْدُ ۖ

[illegible]

وَجَبَّارٍ سَمَّاءَ سَبَطُوا ذِكْرِي وَحِثِّي نَاعَ الْكُفْرَاءِ

كَذَلِكَ خَلِطَ مَعَ الشَّقَايَا ۖ وَاعْرِزْ لِغَيْرِ هَذِهِ اسْتِنْدَارًا ۚ

لَمْ يَفْعَلْهُ أَفْعَلًا مَثَلَتِ الْعَيْنُ فَعَلَلًا

وَمُطْلَقُ الْعَيْنِ فَعَالِي الْوَكْدَانِ مُطْلَقٌ فاعٍ فَعِلًا وَاجْزَاءً

إِذَا السَّمَاءُ اسْتَوْجِبَ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ : فَتَحَا وَكَانَ دَانِظِيرًا كَالْأَسْفَلِ

هرگاه مستوجب بر اسم متعلق فاعل را قبل از افعال اسم نظیری از صحیح و شسته بنویسند و اگر پس تغییر او را
که معتدل الاخر است ثبوت قصص بقیا متطهری که انقیاس عقل الاخر است بر صحیح همی عقل و فعل در جمع
چیزی که مانند فعل و فعل است مثل و ما به اگر مقصور بر دو قسم رسد قیاس و نسبی و قیاس هر اسم معتدل است
نظری در صحیح است بر که ما قبل از او مفتوح بر مثل صدر و فعل لازمی که بر وزن فعل مکتوب است بر اسم
فلنظیره المعتدل الآخر ثبوت قصص بقیاس ظاهر

كِنْفَعِلْ وَفُعَلْ فِي جَمِيعِ مَا كِنْفَعْلَةٌ وَفُعَلَةٌ خَوَالِدُ مَا

[illegible]

المفتي محمد صالح المنجد

فَمَا اسْتَحَقَّ قَبْلَ الْاِخْلَاقِ ۝ فَلَمَّا فِي نَظَرِ

کصدَرِ الْفِعْلِ الَّذِي قَدْ بَدَأَ بِهِ هَمْزٌ وَصَلَّ بِهِ هَمْزٌ

تدبر القلبي صنف الغير صنف
تدبر القلبي صنف الغير صنف

وَاللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ ۚ وَمَا يُدْرِيكَ أَلَمْ يَخْلُقْ مَا يَشَاءُ ۚ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْغَنِيُّ ۚ

[illegible]

اعیت و ضابطه در این باب اینست که هر مقصودی که از رای او نظیرین
نمایند برای محدود بودن آن مقصود بر تمام جود شاه یعنی شرف و

مجلس في يوم الاثنين الثاني عشر من شهر ربيع الثاني سنة ١٢٠٤ هـ

نصرتي المذاضطرا ^{عليه} والعكس

مقصود

الَّذِينَ آمَنُوا أَجُولًا يَا ۖ إِنَّ كَانَ عَنْ نَدَى
الَّذِينَ آمَنُوا أَجُولًا يَا ۖ إِنَّ كَانَ عَنْ نَدَى

وَأَوَّلُهُمَا كَالْأَفْ

بسم الله الرحمن الرحيم

بره حقایق

ما قد مصدر فعل که در اول او حرف
هم معتد نیست که از بر او نظری
در فعلیت که در اول آن حرف و فعل
بیع انطلق انطلاقا و اقدت اقداما
در آن افعال بر او با قید افعال که
در آن افعال نظر اوزان
کار عوی افکار و اعتبار کم
الکامات که از آن

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

نجم و کائنات

در مجموع بنابر که پیش از فوق از انجیل و

١٢٠
١٢١
١٢٢
١٢٣
١٢٤
١٢٥
١٢٦
١٢٧
١٢٨
١٢٩
١٣٠
١٣١
١٣٢
١٣٣
١٣٤
١٣٥
١٣٦
١٣٧
١٣٨
١٣٩
١٤٠
١٤١
١٤٢
١٤٣
١٤٤
١٤٥
١٤٦
١٤٧
١٤٨
١٤٩
١٥٠
١٥١
١٥٢
١٥٣
١٥٤
١٥٥
١٥٦
١٥٧
١٥٨
١٥٩
١٦٠
١٦١
١٦٢
١٦٣
١٦٤
١٦٥
١٦٦
١٦٧
١٦٨
١٦٩
١٧٠
١٧١
١٧٢
١٧٣
١٧٤
١٧٥
١٧٦
١٧٧
١٧٨
١٧٩
١٨٠
١٨١
١٨٢
١٨٣
١٨٤
١٨٥
١٨٦
١٨٧
١٨٨
١٨٩
١٩٠
١٩١
١٩٢
١٩٣
١٩٤
١٩٥
١٩٦
١٩٧
١٩٨
١٩٩
٢٠٠

خلف يقع

مقصود من هذا الكتاب هو بيان
الحق في الدين والسياسة

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

والممدود

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى عليه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

المقدود
و الممدود
في جميعها

وَجَارِ تَقْوِيْنِ مَا قَبْلَ الطَّرَفِ ۱ اِنْ كَانَ بَعْضُ الْاَسْمَاءِ مَحْذُوفًا
عوض آوردن یا پیش از حرف آخر جایز است هرگاه بعضی از حروف در تصغیر و تکسیر محذوف
باشد یعنی بیکوف در تصغیر سخر جل سفیر مخ محذوف لام و تقوین یا و در جمع سفایر مخ

[illegible][illegible]

وَالْفُ الثَّانِيَتْ حَيْثُ مُدَّا ۱ وَاَوَّاهُ مُفْعَلَيْنِ عُدَّاهُ
الْفُ ثَانِيَتْ مَزْدَوْدَه وَاَوَّاهُ ثَانِيَتْ مَزْدَوْدَه اِنَّهُ مُفْعَلٌ اِنْ بَا قُلْ وَهَمْزِيَّهٌ نَدْوَهُ حَكَمَ مُفْعَلٌ اِنْ بَا
زِيَادَهٌ دَرِ اَمْرٍ اَرْبَاعِي سَبْتٌ وَهَمْزِيَّهٌ عِزْمَانٌ وَعِزْمَانٌ حَرْكِيَّهٌ وَهَمْزِيَّهٌ اِنْ بَا قُلْ وَهَمْزِيَّهٌ
كَزِيَادَهٌ بَعْدَ اَرْبَاعِي حَرْفٌ مَثَلُ عَفْرَانٍ وَتَقْدِيرُهُ اِنْ اَفْعَالٌ اَحْمَدِيَّهٌ اِنْ بَا قُلْ وَهَمْزِيَّهٌ اِنْ بَا قُلْ
كَمَجْمُوعَةٍ حَرْفٌ اَرْبَاعِي كَقَتَمِثُودٍ رَجَزٌ اَحْمَدِيَّهٌ اِنْ بَا قُلْ وَهَمْزِيَّهٌ اِنْ بَا قُلْ وَهَمْزِيَّهٌ اِنْ بَا قُلْ وَهَمْزِيَّهٌ
اِنْ بَا قُلْ وَهَمْزِيَّهٌ اِنْ بَا قُلْ وَهَمْزِيَّهٌ اِنْ بَا قُلْ وَهَمْزِيَّهٌ اِنْ بَا قُلْ وَهَمْزِيَّهٌ اِنْ بَا قُلْ وَهَمْزِيَّهٌ اِنْ بَا قُلْ
اِنْ بَا قُلْ وَهَمْزِيَّهٌ اِنْ بَا قُلْ وَهَمْزِيَّهٌ اِنْ بَا قُلْ وَهَمْزِيَّهٌ اِنْ بَا قُلْ وَهَمْزِيَّهٌ اِنْ بَا قُلْ وَهَمْزِيَّهٌ اِنْ بَا قُلْ

كَذَلِكَ نَزِدُ آخِرَ النَّسَبِ هـ وَبَعَثْنَا مِثْلَ خَالِدٍ هـ

وَهَكَذَا إِن زَادَ تَأْخِيرُكَ
مِنْ بَعْدِ أَرْبَعِ كُنْزِ عَفْوَكَ

قَدَّرَ اَنْفَعَالِ مَا دَلَّ عَلَا
ثَنِيَّةٍ اَوْ يَجْمَعُ تَصَحُّحَ جَلَا
وَالْفِ الثَّانِيَةُ ذُو الْقَصْرِ مَتَى
ذَا عَلَا اَرْبَعَةَ كُنْ يَتَبَاهَا

وَعِنْدَ نَصِغِرِ جَبَارِي خَيْرِ بَيْنَ الْجَبَارِي قَادِرِ وَالْجَبَرِي

وَمِثْلَهُ مِمَّا جَاءَ أَحْضَرْنَا نَأْتِيهِ أَوْ مَدَّ يَدَهُ لِيَأْخُذَ بِيَدِهِ

فَقَلْبُهَا وَأَوَّاحِدُهَا، وَإِنْ نَكُنْ تَرْجِعْ ذَاتَانِ سَكَنَ

لِشَبِّهِهَا الْمَلِخَ وَالْأَصْلَ
لَهَا وَالْأَصْلَ قَلْبُ بَعْثَى

وَالْآلِفُ الْمَجْمُوعُ أَرْبَعًا أَزَلْ كَذَلِكَ بِأَمْتَقُصْ خَامِسًا عَزَلْ

وَالْحَذْفُ فِي الْبَارِ اِبْعَاحِي ^{يُحْمِي} فَلَبَّ وَحَمْدُكَ يَا ثَالِثِ بَعْنِ

[illegible]

اَوْ يَنْفَعِلُ مِنْ اَمَلٍ وَالتَّكْلِيفُ مَفْعُولٌ اَوَّلًا وَاِنْ فُعِّلَ فَاعْفُو
وَدَرَجَةٌ وَمَفْعُلٌ بِتَبْدِئِهِ وَمَفْعُولٌ بِرَأْسِهِ عَيْنِيهَا مَفْعُولٌ
اِقْتَضَى وَارْتَبَعَ خَصْرُهُ وَمَفْعُولٌ بِحُلْفَتِهِ اَوَّلُ وَخَصْرُ

وَأَوَّلُ ذَٰلِكَ الْقَلْبُ انْفِصَاحًا وَفِعْلٌ ۖ وَفِعْلٌ عَيْنِيهَا افْتَحَ وَفِعْلٌ ۖ

وَقِيلَ فِي الْمَرْمِيِّ مَرْمُوكُ ۝ وَاخْتِمْ فِي اسْتِغْلَامِهِ مَرْمُوكُ ۝

وَنُوحٍ فَتَحَ ثَانِيَةً يَحِبُّ ۝ وَازْدَدَهُ وَاوَالَانَ يَكُنْ عَنْهُ قُلُوبٌ
وَنُوحٍ یعنی هلمس که در آخر او آمده بود و مسبوک بکوف برافته نانی آن اسم در نسبت واجب
است و نیز کثرت او را یعنی نانی را که ثانی است اسم است بوالا که منقلب از او و بر این میگوید
در حکوی

وَعَلَّمَ النَّشِئَةَ أَحْزَفَ لِلنَّسَبِ ۝ وَشُدَّ فِي جَمْعِ تَصْهِيمٍ وَجِبْ

وَنَالَتْ مِنْ خَوْطَيْبٍ حُزْفٌ ۝ وَشَدَّ طَائِفٌ مَعُولًا بِالْأَلْفِ ۝

و حرف ثالث حذف کرده میشود از مثل طبع یعنی هرگاه یا آ مشدده مسبوق بر حرف و سابع بر ا و
و اجبت در نسبت حذف ثالث گریه، مفسوره این چنین میگوید در طبع طبعی مجد و یا آ مشدده
و شاذ از دست طاف با الف یعنی بنابر قاعده مذکوره و قیاس در نسبت طبعی طبعی از دست مجد و یا آ مشدده
و باقیه یا آ ساکن لیکن بر سبیل شذوذ گفته اند طافی مجد یا این و قلب دیگرى بالقدم

و فعلی فی تعنیه التام از درسته در فعلیه بفتح فاء و کسر عین و قطعاً بفتح فاء و فتح عین واجبست در فعلیه بفتح فاء و فتح عین یعنی گفته میشود در نسبت بفعلیه فتحاً مجرد یا اگر محتل العین و مضاعف نیز چنانچه
و فتح عین یعنی گفته میشود در نسبت به حنیف حقی و گفته میشود در فعلیه فتحاً مجرد یا اگر بنوده بمن
خواهد آمد پس میگوید در نسبت به حنیف حقی
مضاعف پس میگوید در نسبت به حنیف حقی

ملحق گردانیده اند معتدل الاثر که عارض بر اثرات از دو مثال مذکور پیچیدی که تا خارج گردانیده شده برادر
معنی اسمی که بر وزن فعل بیفتد و اگر عین یا فاعیل بیفتد تا و فرقی عین بر وی تا بل و معتدل الاثر حکم او حکمت
حکم اسمیت که در او تا بل در وجوب حذف یا و فرقی عین پس میگویند در عین و حذف و در فرقی عین
طبعی تا که بیفتد در اتمه اموی و اگر فاعیل فاعیل مذکور به صریح الاثر باشند حذف عین خود از اثر پیچیدی
بعد میگویند در عین فاعیل و در عین فاعیل

وتمو اما كان كالتولي
وتمام كذا التامة اسمها كبره بئر مثل طويله كوه هجيد اسمها كبره بئر چون جليله بخره انجيزي كبره
فعليه بئر وحتل العبر بئر يا مضاعف حذف كره غينو دبا او در نسبت پس ميكوف طولي در طولي
جليله در جليله

حکم حمزه مدوده در نسبت مثل حکم حمزه است در تنفیص بین اگر حمزه زاید بر از برای تأنیث قلب کرده
مینود و با و هم چون حمزوی در حرکات و اگر زاید بجز از برای الحاق چون علیا یا بدل آن علیا یا بجز
لسان را آورد و جهت تنفیص حمزه چون علیا یا و کسائی و قلب چون علیا یا و کسائی و اگر حمزه
اصلی یا پس تنفیص است در غیر چون قرائی در قرآن یا و کسائی و قلب چون علیا یا و کسائی و اگر حمزه
اصلی یا پس تنفیص است در غیر چون قرائی در قرآن یا و کسائی و قلب چون علیا یا و کسائی و اگر حمزه

مسو ساز صدر جمل و صدر مرتبه جز این میگوی در باب شش از انجلی در جمل که در باب
منسوب ساز جز دانی را که تمام اضافه است که ابتدا که در شده با این باب این میگوی در باب از زیر
و این که در زیر و این که در منسوب ساز جز دانی چون در که تریف اول با و واجب برای
میگوی در مقام زیر زیدی و منسوب ساز جز اول را ما سوای این که مذکور شد ما دام که خوف
لبس نباشد پس میگوی در امر القیس امری و اگر خوف لبس باشد خوف لبس صدر و این منسوب
عجز از این میگوی در بعد از اشمل اشمل زیر اما که منسوب ساز صدر و این که در باب
مستقی میگوید بعد از اشمل و بعد از اشمل و غیره

فِيمَا سَوَىٰ هَذَا النَّسَبِ لِلْأَوَّلِ ۖ مَا لَمْ يُخَفَّ لِبَنِي كَعْبٍ الْأَشْهَلِ ۖ

وَأَجْبِرُوهُم بِاللَّامِ مَا مِثْلُ هَذَا

جَمْعِي التَّصْحِيحِ أَوْ فِي التَّنْذِيرِ ۝ وَحَقُّ مَجْبُورٍ بِهَذِي تَوْفِيهِ ۝

که باغ احت را و باغ نعت را در نیت پر حذف میکنیم تا از آن بشماره و در میگویم و چون باغ نیت
و نبوی حذف شود تا لام و مذهب یونانی است که نسبت داده میشود بر خلفا ایشان پس
در احت و نیت هر

وغيرها التائيت من محركات **سكنه** اوقف **لاسم** التحريك

[illegible]

وَنَقَلَ فَتَحَ مِنْ سَوَى الْمَهْدِيَّاتِ بِرَأَاهُ بَصْرِيَّ وَكَوْفٍ نَقْلًا

نقل کردن فحش از غیر مهوز جایز نیست نزد بصریاء و کوفیهان مطلق نقل جایز میدانند بدانکه مذهب
کوفیتین بعد اینهست که وقف بنقل جایز است خواه حرکت فحش را نه و خواه غیر فحش و خواه آخر مهوز
بجز و خواه غیر مهوز پس بمکونی بنا بر مذهب ایشان هذا القربى و رایت القربى و حرکت بالقربى
وهذا القربى و رایت القربى بالذو و مذهب بصریه اینست که هرگاه حرکت فحش را نه نقل جایز
نیست مگر اگر آخر مهوز باشد پس جایز است نزد ایشان رایت القربى و ممنوع است رایت القربى

وَالنَّقْلُ إِنْ يُعْدَمُ نَظِيرٌ مُتَّعٍ ، وَذَاكَ فِي الْمَهْوَزِ لَيْسَ بِمُنْتَعٍ

نقل محبت آخر دروقف الهی شود یا نیکی طایفه عدم النظیر خود در کلام عرب ان نقل منتفع است
و این نقل منتفع نیست در مهوز پس بنا براین منتفع است هذا العلم بكسر العين و ضم اللام
و سکون ییم دروقف جماع العلم و ممنوع نیست هذا الیز ذو کسر نه، و ضم دال هم

وقالوا قد علمنا انك رجل صادق
فقالوا له يا ابا عبد الله ما
هو الذي جعلك من اولاد
عليه السلام فقالوا له يا ابا عبد الله
ما هو الذي جعلك من اولاد
عليه السلام فقالوا له يا ابا عبد الله

فِي الْوَقْفِ ثَابِتًا يَنْتِ الْأَسْمُ هَالِجًا إِنَّ كُنْ بِكَ بِسَاكِنٍ صَحَّ وَصِلَ

وَقَدْ ذَا فِي جَمْعِ تَصْخِيرٍ وَمَا ضَاهِي وَغَيْرِ دِينَ بِالْعَكْسِ انْتِجَى بِالْمَدِّ مَعَ
 كِرْدَانْدِه شِدَّة تَا ثَانِيَه اِسْمِي هَادِيَه وَفَتْ اَكْرَمْتَل شِدَّة اَنْ تَابَسَان جَعِيح وَكَمْ رَهْد اِنْ جِي كُو دَانِدَنْ يَاهَادِيَه وَفَتْ
 دِر جَمْعِ تَصْخِيرٍ وَجَعِيح وَكَمْ شَبِيح بَاوِلْ وَغَيْرِ اِيْه دُو كِر جَمْعِ تَقْصِيرٍ وَتَا ثَانِيَه مَاقِلْ سَاكِنْ بَزْ عَكْسِ مَشْوُوعْ
 بَدَا اَكْهَادِيَه وَفَتْ كِرْدُو دِر جَوِي كِر دَر اَنْ وَتَا ثَانِيَه مَرْتَبِي اَكْرِ فَعْلْ بَزْ وَفَتْ كِرْدِه مَشْوُوعْ بَا تَا جَوْنَه
 فَاسْتَدْرَا اِسْمِ بَزْ اِنْ اَكْرِ فَعْلْ بَزْ خَالِي اَز اِنْ نِيَسْتْ كِر مَاقِلْ اَحْوَفْ سَاكِنْ مَخْجِرْ رَهْد يَا غَر اَنْ بِي اَكْرِ
 مَاقِلْ اَحْوَفْ سَاكِنْ بَزْ وَفَتْ كِرْدِه مَشْوُوعْ بَا جَوْنَه نِيَسْتْ اَضَاغْتْ وَ اَكْرِ غَر اَنْ بِي اَكْرِ وَفَتْ كِرْدِه مَشْوُوعْ بَا جَوْنَه
 فَاسْتَدْرَا اِسْمِ بَزْ اِنْ اَكْرِ فَعْلْ بَزْ خَالِي اَز اِنْ نِيَسْتْ كِر مَاقِلْ اَحْوَفْ سَاكِنْ مَخْجِرْ رَهْد يَا غَر اَنْ بِي اَكْرِ
 مَاقِلْ اَحْوَفْ سَاكِنْ بَزْ وَفَتْ كِرْدِه مَشْوُوعْ بَا جَوْنَه نِيَسْتْ اَضَاغْتْ وَ اَكْرِ غَر اَنْ بِي اَكْرِ وَفَتْ كِرْدِه مَشْوُوعْ بَا جَوْنَه
 فَاسْتَدْرَا اِسْمِ بَزْ اِنْ اَكْرِ فَعْلْ بَزْ خَالِي اَز اِنْ نِيَسْتْ كِر مَاقِلْ اَحْوَفْ سَاكِنْ مَخْجِرْ رَهْد يَا غَر اَنْ بِي اَكْرِ

حق مخلد اسراكل كما خلق او التفت
 مخلد اليه على العقل خلقه
 متعلق بالمثل كالمخلد في
 مخلد ليس اذا خلق كالمخلد في
 غير مستوفى خيرا في
 خلقه بخلافه كالمخلد في
 ليع ملدا او كالمخلد في
 حال اربع فاع
 مخلد او

وَقِفْ بِهَا الشَّكْتُ عَلَى الْفِعْلِ الْعَلِ بِحَذْفِ الْخِيَارِ كَأَنْ عَطِيَ مَنْ سَأَلَ

وقف نما سنگت بر فضل متین که محذوف الاخر بر مثل اعطای که جایز است و حلاوت الحاکم که حکمت
 باو گفتی که لفظ و نیت الحاکم است واجب در سوای چیزیک که هودج مدعی بنویسد حد را و حد
 آخر بر کجاست با ضربا بر دو حرف که یکی از ایشان زاید بر چوب و بی که بایک گفته شود در ایشان در حالت
 وقف عجز و غیره و چون لم مع و لم یق که میگویند در ایشان لم یعم و لم یقم

وَلَيْسَ حَتْمًا فِي سَوَى مَا لَكَ ۚ كَيْفَ يَحْزُنُ وَمَا فِرَاعُ مَا رَعَوَاءُ ۚ

وَمَا فِي الْإِسْتِفْهَامِ إِنْ جُرَتْ حَذُوفٌ أَلْفَا وَأَوَّلَاهَا هَاءٌ إِنْ تَقَفَ خِيَمَةٌ

وَلَيْسَ حَتْمًا فِي سِوَى مَا اخْفَضْنَا بِاسْمِكَ قَوْلُكَ اقْتِضًا مَا اقْتَضِيَ

ما استنها میتر اگر جدا شود حذف بشود الف او در عقب می آید و بعد از حذف آن بجای آن الف
هکذا سکت واجب مگر در مانی که مجز و رلود با اسم چون اقتضی زیبا اقتضا می نماید هرگاه داخل شود و سکت
جابر ما استنها میتر واجبست حذف الف او چون غم یقینا لول و بم جفت و اقتضی نام اقتضی زیبا
و هرگاه وقف کرده شود بر او بعد از دخول جلیس اگر جار حرف بر می آید است ایاق و نحو لغتنامه میتر

وغير اخي الثلاث افتح وضخم واكسر واذا تسكين ثانياً

وَأَفْتَحَ وَضَمَّ وَكَسَرَ الثَّانِي مِنْ ۛ فِعْلٌ ثَلَاثِيٌّ وَزِدْ نَحْوُ ضَمِّنْ ۛ
فتمیده وضمته وکسره ثانیا از فعل ثلاثی و زیاده کن مثل ضَمِّنْ را و نهایت حروف فعل مجرد چهار
و اگر زیاده کرده شود در او بی و نه می کند از شش حرف بداند که فعل مجرد میباشد و مزید فيه مثل اسم
و از برای ثلاثی مجرد و چهار روزن است سه از برای فعل فاعل چون فَعَلَ فَعَمَ عَمِنَ مانند ضرب و ناو
و فعل مکرر عین چون عَلِمَ و فعل بفتح عین چون شَرَفَ و یکی از برای فعل مفعول چون فَعَلَ فَعَمَ فَعِنَ
عین مثل ضَمِّنَ و مفعول برای بجز در سه روزن است یک از برای فعل فاعل چون وَجَعَ بَطَلَ أَقْبَلَ و ثانی و سکون
و متناه از ربع آن جَرَدَ ۛ و آن یزد فیه فاستاء عَدَا ۛ

لَا سِمَ مَجْدٍ رُبَاعِ فَعَلَّ ۝ وَفَعِلَ وَفَعَّلَ وَفُعِّلَ ۝

[illegible]

وَالْحَرْفُ إِنْ لَمْ يَلْنَمْ فَاصْلٌ وَالَّذِي لَا يَلْنَمْ النَّاسِدُ مِثْلُ ثَا أَحَدِي

[illegible]

وَضَائِفُ الْأَمِّ إِذَا مَلَئَتْ

حرف که از او گرفته شود و در آن کلمه متغایر کرده میشود اصول آن کلمه ثانی و غیر و لام حرف اول متغایر کرده میشود
دویم بعضی و سیم بلام و اگر باقی نهاد بعد از این کلمه حرف اصیل تغییر کن از اول بلام یا کلام را مکرر کن بی هرگاه گفته شود
نمود که ما وزن عرب فعل و جمع گفته شود که ما وزن را باید بگویم فعل و اگر گفته شود که ما وزن جعفر و فستق بود فعل
و فستق بی مکرر میشود لام بحسب اصول و اگر در کلمه حرف را باید بی تغییر کرده میشود از آن حرف بلفظ او بی اگر گفته شود
و هنوز فستق بی بگویم فعل و ما وزن جوهر و مستخرج که بود فعل و مستعمل و این در وقت نیست که را باید متغایر
حرف اصیل بلام تغییر کرده میشود از آن را باید با بخرم غیر کرده شده یا که از اصل و مصنف در این بیت که و این یک را باید بیان این

وَأَنْ يَكُنْ عَيْنَ الْفُعْلَى وَصَفًا ۚ فَذَلِكَ بِالْوَجْهِينِ عَنْهُمْ يُلْغَى
هرگاه بوده بمنزای عین الفعل از برای فعل حاکی که عین صفت بمنزای این بافت میشود از قوا
به وجه که قلب ممت بمنزای جمع میماند یا درم ابقا ممت و قلب یا بو او چون الضیق والکیس
بقلب ممت بمنزای الضوق والکوس بابقا ممت و قلب یا بو او چون الضیق والکیس و ابی سبغ
مانیت امینق والکیس اند

[illegible][illegible]

وَصَحَّ عَيْنٌ فَعَلَ وَفَعَلَ ۴ ذَا فَعَلَ كَاغَيْدَ وَاحْوَلا ۵
 مسیح است و احوال کرده میشود معنی فعل هر فعلی که صاحب افعل بنویسد اسم فاعل او و فعل
 افعل بنویسد مفعول و عین بنویسد صیغه و عین بنویسد صیغه و عین بنویسد صیغه
 چون صیغه و عین بنویسد صیغه و عین بنویسد صیغه

قد تم هذه الرسالة في يوم الثلاثاء والعشرون من شهر ربيع الأول سنة ١٢٣٢
سنة على يد اقل خلق لتسابين ملاك على القادى الامين

[illegible]

وَجِيءَ أَفْكَ وَأَدْعِمُ دُونَ ^{فَتْحُ الدَّالِ}، كَذَلِكَ خَوَّجَتْنِي وَأَسْتَرْتُ،

ادغام و فک ادغام جائز است در حین بلا محذور و همچنین مثل تقاضا و استمر بدانکه ملازمی که مثلین
در بابا باشد لازم بر هر دو بر جائز است حتی با دغام و حتی بدون ادغام و هر ادغامی که
که در اقوال او و در باب بر جائز است فلان ادغام نظر باینکه در صدر کلامند و جائز است ادغام نظر باینکه
تخفیف اول است چون آنکه در تقاضا را در جادغام کرده اند بعد از بیان که اولی بر آورده اند
همزه وصل چهار اشباع است یا سه و مراد عمل است و مثل آنکه ماقبل از آن سه بر این جائز است
مثلاً فلان ادغام بجهت سه ماقبل و جائز است ادغام بجهت سه ماقبل و جائز است
و مابین این ابتدای قد یقتصر **فیه** علی التابین العبر **فیه** است
کلمه که ابتدا کرده بجز در او بدو نگاه محذورات انتشار کرده میشود
در این یک کلمه حذف کرده میشود احدی الثانی چون تین که در اصل
تثنی بوده و حذف کرده اند احدی الثانی را و این بسیار است و منه
فعله تزلزل الاطلاق و التوضیح فیما یجوز من غیره
و فک حث مدغم فیه سکن **لکونه** عضو الرفع اقترن **فیه**
هرگاه متصل شود بفعل که مدغم بر عین او در لامش ضمیر رفع ساکن کرده میشود آخر این
واجبست در این وقت فک ادغام چون حلت و حلتا و حلت و تخیر مشع است در جنم رجب
و شبه جنم یعنی هرگاه بر فعل چنین جائز ماقبل بود جائز است فک چون لم یحل و منه
قوله ثلثا و لم یحل علی غرضه و این لغت اهل تجاز است و جائز است ادغام چون لم یحل و منه
و من یحیی استمر و این لغت قید است و مراد شبه جنم سكون آخر است در امر حاشی چون اقل یفک
با دغام هم حکم امر حکم مضارع مجزوم است
و فک حث مدغم فیه سکن **لکونه** عضو الرفع اقترن **فیه**
نحو حلت ماحلتیه و فی **جنم** و شبه الجنم مخیر **فیه**

فمن لم يملك منكم

وَفَلْكَ أَفْعَلٌ فِي التَّعَجُّبِ التَّزَمَ وَالْإِزْمَ الْأَدْعَامُ أَيْضًا فِي هَلَمْ
تَكَ ادْعَامٌ فَرَأْفَعُ مَرْتَعِبُ التَّزَمَ كَرَدَهُ اسْتِ وَالتَّزَمَ كَرَدَهُ اسْتِ ادْعَامٌ ذَرَعُ اسْتِ
ذَكَرَ كَرَمٌ أَوْ مَضَاعِفٌ جَائِزٌ اسْتِ ذَرَأُ وَجِهٍ ادْعَامٌ جَعُونَ حَلْ وَفَكَ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ
رَوِضٌ زِيَادَةُ أَفْعَلٌ فِي التَّعَجُّبِ بَوَاسِطُهُ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ
وَجِهٌ وَهَلَمْ كَرَمٌ التَّزَمَ كَرَدَهُ اسْتِ ذَرَعُ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ اسْتِ

کتابخانه
خانقده

